

گزارش یک تصمیم گیری: عملیات کربلای ۵

محمد درودیان *

اشاره:

آقای هاشمی رفسنجانی فرمانده عالی جنگ، در سال ۱۳۸۵ در جمع پیش کسوتان جنگ در مسجد ولیعصر با اشاره به دشواری ها و عظمت عملیات کربلای ۵ سنوال کردند: چرا این نوع گزارشات برای انتشار آماده نمی شود؟ برپایه این ملاحظه گزارش پیوست برای چاپ آماده شد. نخست سردار رشید مقاله را مطالعه و مقدمه ای را برای آن نوشته اند و با ویراستاری محتوایی مختصر و رعایت امانت، متن نهایی آماده شده است.

لازم به تذکر است که در زمان تهیه این گزارش پس از عملیات کربلای ۵ آقای هادی نخعی از راویان جنگ برای ویرایش و آماده شدن مقاله زحمات زیادی را متحمل شده اند که فرصت را مغتنم شمرده از زحمات ایشان سپاس گزاری می شود. موضوع مهم در گزارش، تردیدهایی است که مانع از تصمیم گیری برای انجام عملیات است. گرچه در نهایت این تردیدها با تصمیم گیری و سپس پیروزی در عملیات برطرف شد ولی از نظر تاریخی بخشی از علت تردید به وضعیت کلی جنگ و دشواری های انجام عملیات ارتباط داشت ولی مهمتر از آن، نتیجه عملیات کربلای ۴ بود که بر تصمیم گیری ها سایه افکنده بود.

با مقدمه سردار رشید

عملیات کربلای ۵ از دل عملیات کربلای ۴ بیرون آمد ماجرای عملیات سرنوشت ساز در سال ۱۳۶۵ بدین ترتیب بود که بعد از تصرف فاو در عملیات والفجر ۸ توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی فرماندهی کل سپاه برادر محسن رضایی بر این اندیشه بود که عملیات بعدی ما در سال ۱۳۶۵ باید بزرگ تر از عملیات فاو باشد و الا موازنه قوایی که بعد از فتح خرمشهر به نفع جمهوری اسلامی ایران تغییر پیدا کرده، با توجه به ارتقاء توان رزمی و حجم انبوه تسلیحات و تجهیزات اهدایی از سوی حامیان منطقه ای و جهانی صدام، دشمن مترصد به دست گرفتن ابتکار عمل است ممکن است از فرصت استفاده و به فاو حمله کند و برای این منظور گروهی به دستور برادر محسن به سرپرستی برادر رشید در مورخه (۱۳۶۵/۲/۲۳ دهه سوم اردیبهشت ماه) تشکیل شد و همگی به تهران فرا خوانده شدند فرمانده لشکرها (شهید حسین خرازی شهید مهدی باکری شهید احمد کاظمی و ...) نیز در جلسه بودند بعد از چند روز بحث، فرمانده لشکرها رفتند به منطقه عملیات و با فرمانده قرارگاه بحث ادامه یافت (برادران عزیز جعفری غلامپور علی هاشمی و ... سردار محتاج سردار علایی) موضوع بحث این عملیات گسترده تر از فاو بود و به این نتیجه رسیدند که برای تصرف هدف مهمی مثل بصره، نمی توان امیدي به ۱۰۰ الی ۱۵۰ گردان نیرو داشت و باید توان را افزایش داد و استعداد گردان های عمل کننده به ۳۰۰ الی ۴۰۰ گردان افزایش پیدا کند تا بتوان از دوالی سه محور به دشمن حمله کرد و استعدادی نیز در حد ۱۰۰ گردان احتیاط تامین شود و گرنه برای رسیدن به هدف مهمی مثل بصره ۵، ۶ سال طول می کشد تا بتوان با ۵-۶ عملیات ۱۰۰ الی ۱۵۰ گردانه به اهداف رسید ولی چنانچه با ۴۰۰ گردان یک باره حمله کنیم دشمن قادر نیست همزمان در همه محورهای تهاجم در برابر ما دفاع کند و بنابراین تقاضای ۲۵۰ هزار نیروی بسیجی شد.

در تاریخ ۱۳۶۵/۳/۹ مباحث جلسه جمع بندی روح حاکم بر جمع بندی بحث ها برای ادامه جنگ این بود که فقدان یک استراتژی در جنگ باعث شده که اجرای یک عملیات برای پایان دادن به جنگ عامل ناکامی ها باشد و برای اثبات چنین استدلال شد که ما باید پس از فتح خرمشهر همانند قبل از آن، که برای آزدسازی مناطق اشغالی مجموعه ای از عملیات را طراحی و اجرا کردیم و معضل مناطق اشغالی حل شد، در تداوم آن باید برای پایان دادن به جنگ، پیروزی قاطعی به دست آوریم و این مهم با استراتژی نظامی و طراحی و اجراء مجموعه عملیات ها ممکن بود و این نتیجه حاصل شد که نیازمند ۱۵۰۰ گردان نیرو هستیم تا یک سال و نیم الی ۲ سال هدف بصره با ۵۰۰ گردان، هدف کرکوک با چهار صد گردان و هدف بغداد با ۶۰۰ الی ۷۰۰ گردان مورد حمله قرار گیرد جمع بندی بحث ها در جلسه ای تقدیم رئیس جمهور وقت (و رئیس شورای دفاع) و

فرمانده عالی جنگ شد که نپذیرفتند و مجدداً مثل سال های قبل تأکید کردند که از یک عملیات پتشیبانی به عمل می آید که این عملیات را سپاه در منطقه شلمچه، ام الرصاص و جزیره مینو پیشنهاد داد که تحت عنوان عملیات کربلای ۴ با هدف تصرف ابوالخضیب بود بخش عملیات کربلای ۴ در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۴ ۲۲۰ گردان به اجرا گذاشته شد ولی به دلیل کشف محورهای اصلی پیشروی توسط دشمن نیروها به سرعت عقب نشینی کردند در عملیات کربلای ۴ پنجاه گردان نیرو از ۲۲۰ گردان به کار گرفته شد برادر محسن رضایی در همان ساعات اولیه بامداد به برادران شمشانی آقای عراقی، آقارحیم، رشید، رفیق دوست دستور داد که از آبادان به امیدیه (پایگاه پنجم شکاری نیروی هوایی سپاه) بروید و به آقای هاشمی که در آنجا مستقر شده بود پیشنهاد عملیات بعدی را در منطقه شلمچه بدهید (عملیاتی که بعداً به نام کربلای ۵ شکل گرفت) و تأکید کنید چنانچه ما موفق بشویم کمتر از دو هفته آینده عملیات بکنیم با توجه به آمادگی نیروهای ما و تصورات دشمن که ایرانی ها شکست خورده اند و دشمن در غافل گیری به سر می برد و اصلاً انجام یک عملیات بزرگ را در این محدوده زمانی نمی تواند تصور کند، ما موفق می شویم. آقای هاشمی نیز پس از شنیدن بحث ها که از قول برادر محسن منتقل شد پذیرفت که انجام عملیات بعدی در دستور کار قرار بگیرد منتها از ارتش نیز خواست که آنها نیز عملیات انجام دهند. برادران ارتش انجام عملیات در منطقه غرب در محور سومار - مندلی را پیشنهاد کردند که به تصویب رسیده بود و دستور فرمانده عالی جنگ این بود که عملیات ارتش در غرب کشور، روبه روی بغداد چند روز زودتر از انجام عملیات توسط سپاه در محور شلمچه صورت گیرد تا دشمن موفق به انتقال عمده قوای خود به جنوب که محور اصلی پیشروی رزمندگان بود نشود ولی در عمل این طور نشد و عملیات کربلای ۶ توسط برادران ارتش در غرب، چند روز بعد از انجام عملیات کربلای ۵ صورت گرفت.

و بدین ترتیب سپاه آماده انجام عملیات کربلای ۵ در مستحکم ترین خطوط دفاعی دشمن در طول ۸ سال جنگ گردید و به اعتراف خودی و دشمن هیچ قطعه ای از خطوط زمینی ۱۳۰۰ کیلومتری جنگ بین ما و دشمن مثل شلمچه نبود. مهم ترین و تاریخی ترین مباحث قبل از حمله، بحث تصمیم گیری نهایی برای انجام عملیات در ساعات پایانی روز ۱۳۶۵/۱۰/۱۷ بود که به اعتقاد همه فرماندهان سپاه، این هنر برادر محسن رضایی بود که کمک کرد و آقای هاشمی موفق به تصمیم گیری شدند. اداره جلسه بر عهده آقای هاشمی بود ولی در جلسه به دلیل طرح مباحث مبهم و تردید آمیز تصمیم گیری به غایت دشوار بود و آقای هاشمی رفسنجانی کمی تمایل پیدا کردند به روش رأی گیری مانند مجلس شورای اسلامی (موافق - مخالف) که برادر محسن مانع شد و به این نکته توجه عمیق داشت که در یک محیط نظامی آن هم در یک شب قبل از عملیات بزرگ و سرنوشت سازی همچون کربلای ۵، تصمیم گیری بر مبنای نظرات موافق و مخالف فرماندهان عمل کننده سم مهلکی است که خدای نکرده در روح و جان فرماندهانی که می خواهند شب بعد با همه وجود و شجاعت و عزم و اراده وارد عمل شوند تأثیرات منفی خواهد داشت. برادر محسن به آقای هاشمی پیشنهاد کرد که جلسه خاتمه پیدا کند و دو نفری جلسه در را در اتاق خلوتی ادامه بدهند و تصمیم گیری کنند که بدین ترتیب هم عمل شد و ساعت ۴ بامداد ۱۳۶۵/۱۰/۱۸ تصمیم تاریخی گرفته شد و از زبان آقای هاشمی به جمع فرماندهان گفته شد که فردا شب (۱۳۶۵/۱۰/۱۹) عملیات انجام شود.

به قرارگاه مراجعت نکرده اند حتی برادران شمشانی و رحیم صفوی تا ساعتی پس از آمدن آقای هاشمی به دنبال کارها هستند و هنوز برای شرکت در جلسه در قرارگاه حاضر نشده اند.

در مجموع مشکلات باقیمانده تحت الشعاع اقدامات انجام شده است و وضعیت حاکی از آن است که عملیات در زمان تعیین شده (فردا شب) انجام خواهد شد. البته این مسئله ناشی از رفتار و برخوردهای برادر محسن است و دیگران اما و اگرهایی در ذهن دارند که در سیر پرشتاب پیش رفت کار، چندان مجال بروز و ظهور نمی یابد.

حضور آقای هاشمی در قرارگاه

آقای هاشمی دقیقاً پس از ساعت ۲۲ (۱۳۶۵/۱۰/۱۷) به قرارگاه می رسد و قبل از آنکه برادران حاضر شوند و جلسه اصلی تشکیل گردد با برادر محسن به گفت و گو می پردازد. آنچه در این جلسه خصوصی طرح گردید نشان دهنده وضعیت و موقعیت از دیدگاه فرماندهی کل سپاه است.

در آخرین شب از فرصت تعیین شده برای کسب *آمادگی، تلاش های بی وقفه یک هفته اخیر همچنان در اوج خود ادامه داشت. گزارشات پی در پی که به فرماندهی کل سپاه می رسد حاکی از آن بود که کارها با سرعت و جدیت پیش می رود. منطقه عملیاتی به شدت شلوغ و در هر گوشه آن یگان ها و واحدها با اقدامات مربوطه مشغول بودند. در دو روز اخیر زمین منطقه با کارهای مهندسی و جاده کشی و استقرار نیروها و تجهیزات ناگهان به کلی تغییر یافته بود ولی وجود گرد و غبار شدید همراه با مه تمامی این تحرکات را از دید دشمن پوشانده است. خبر می رسد که در برخی نقاط حتی فاصله ۱۰۰ متری به زحمت قابل رویت است. کلیه کارهای عملیاتی و فرماندهان و مسئولین برای پیگیری و سرعت دادن و انجام امور بسیجی شده اند.

و با وجودی که قرار است آقای هاشمی در همین شب به قرارگاه خاتم یک آمده و آخرین بررسی و پیگیری امور را برگزار کند. به جز فرمانده کل سپاه و تنی چند از معاونین و مشاورین، سایر برادران هنوز

وی طی گزارشی اجمالی اقدامات انجام شده و همچنین ضمن پاسخ به سؤالات آقای هاشمی و توضیحات لازم در مورد کارهای باقیمانده و تدابیر اتخاذ شده، در واقع اعلام می کرد مشکلات لاینحلی که منجر به توقف شود، باقی نمانده و عملیات انجام خواهد شد. قسمتی از گفت وگوهای انجام شده ذیلاً ارائه می شود

گفت وگو با موضوع کمبود زمان و تراکم کارهای لازم شروع شد.

برادر محسن: "مقداری عجله شده."

آقای هاشمی: "چرا عجله، چند روز هم دیر شده."

برادر محسن: "خشایارها حاضر نبود."

آقای هاشمی: "شما که اینها را در هور به کار می گرفتید، دیگر

چه...؟"

برادر محسن: "مقداری کوتاه کردن *پایه لاورها طول کشید، (زمان لازم برای) آموزش غواص ها، چون (منطقه) با هور فرق دارد و غواص ها باید سینه خیز بروند."

آقای هاشمی: "اینها که آموزش نمی خواهد."

برادر محسن: "منطقه جای استقرار یگان ها را ندارد و خیلی محدود است."

آقای هاشمی: "قبلاً لشکرهای دیگر بوده اند."

برادر محسن: "مشکل لشکر ۴۱ هنوز حل نشده."

آقای هاشمی: "۴۱ از اول مخالف بود."

برادر محسن: "حالا از همه موافق تر شده."

سپس اقدامات انجام شده و برخی نکات مربوط به عملیات مطرح می گردد.

برادر محسن: (ضمن توضیح مانور و برخی نکات مربوط به یگان ها)

"یه مقداری شناسایی ها در روحیه ها مؤثر بوده، یه مقداری پل کوثری که قرار شده بزنیم، یک تعداد خشایارها به دست بچه ها رسیده که مؤثر بوده و یک مقدار اطمینانش بهتر از گذشته است."

آقای هاشمی: "وضع بهتر شده ها؟"

برادر محسن: "لشکر سیدالشهدا یک سری شناسایی هایی کرده، امیدوار کننده است ان شاء الله، رفته اند تا پشت دشمن شناسایی کرده اند."

برادر محسن به تلاش های اصلی مانور اشاره می کند و می گوید "سه سرپل حیاتی در منطقه داریم (روی نقشه سرپل پشت کانال ماهی، نوک جنوبی کانال و جاده آسفالت جلوی شلمچه را نشان می دهد) برای اینکه عملیاتمان قفل نشود، باید این سه گره با آتش توپخانه و ادوات و ... حل شود و بچه ها بکشند داخل و حرکت پیاده و

مکانیزه شروع شود و بعد در عمق جنگ سختی داریم که با آتش توپخانه و زرهی باید کار کنیم که الحمدالله آمادگی مان (از این نظر) خوبست. ۲ گردان تانک داریم، یعنی دو تا ۳۰ دستگاه، زرهی ما که راه بیافتد در قلب دشمن و اولین نیروهای ما که آنجا برسند دیگر تمام است. (امیدواری زیاد است)

آقای هاشمی: "دشمن هم که زرهی دارد."

برادر محسن: "عرصه بهش تنگ می شود، میدان مانورش تنگ می شود."

آقای هاشمی: "چرا؟"

برادر محسن: "در این صورت زمین ندارد برای مانور، وقتی ما از این جاده رد شویم (جائی که از آن پس زرهی وارد می کنیم) دیگر با دشمن قاطی می شویم."

سپس گزارش تشکیل سه قرارگاه پشتیبانی در کنار قرارگاه های عمل کننده همراه با محسنات و پیامدهای راه گشای این اقدام، داده می شود. توضیحات برادر محسن به نحوی است که خود به خود "قوت قلب" می دهد. وی سپس اضافه می کند

"به یگان ها گفته ایم تا ۴۸ ساعت روی جاده ها حساب نکنند برای اینکه مدام مسئله (حل نشده احتمالی) جاده مشغولشان می کند، گفته ایم که طوری برنامه ریزی کنند که فقط متکی به ابتکارات عبور آبی باشند اما به مهندسی گفته ایم تا صبح باید جاده ها تمام شود."

نهایتاً جمع بندی این است که "در عملیات زرهی خواهیم داشت، از توپخانه استفاده مؤثر خواهد شد، البته مقداری کندی در اول کار ممکن است باشد که با آتش باید حل شود، البته دشمن هم باید خیلی هوشیار نباشد که زودتر از آن که پیش بینی می کنیم کند نشویم."

برادر محسن روی این قید آخر زیاد مکث نمی کند و آقای هاشمی نیز حساسیتی نشان نمی دهد، جلسه از این به بعد به مباحث حاشیه ای کشیده می شود و مسائلی از قبیل تراکم ۷۰ کشتی در جلوی بصره، پل متحرک سندباد که سابقاً جهت عبور کشتی ها بالا و پایین می رفت، لزوم گرفتن توپ سنگین (۲۰۳ برای کوبیدن منطقه) و (۱۷۵ جهت کوبیدن شعیبیه) از ارتش، پیش می آید.

برادر رحیم صفوی وارد می شود، اما بعضی از برادران از جمله شمخانی هنوز نیامده اند و گفت وگوهای پراکنده ادامه می یابد.

آقای هاشمی (خطاب به برادر رحیم): "قرارگاهتان را کجا زده اید؟"

برادر رحیم منطقه ای را نشان می دهد و این باعث بحث کوتاهی در زمینه لزوم حضور فرماندهان در جلو و مخاطرات احتمالی می شود. آقای هاشمی: "چرا این قدر جلو است؟"

برادر محسن: "باید کنترل بکنیم."

آقای هاشمی: "با جلو بردن؟"

برادر محمدزاده: "برادرها (فرماندهان قرارگاه‌ها و لشکرها) عقب می‌آیند برای جلسه و ..."

برادر محسن: "اگر بگویید نفربرهای ام ۱۱۳ بدهند برای فرماندهان خیلی خوبست، اینها که وصیت‌هایشان را نوشته‌اند ولی ... از این نفربرها دو تا داده‌اند به من و آقا رحیم و شمخانی، خیلی مناسب است ارتباط دارد و ..."

آقای هاشمی: "این را زیاد دارند؟"

برادر محسن: "اینها که گرفته‌اند برای ما صفر کیلومتر است." آقای هاشمی از هوشیاری دشمن سؤال می‌کند و بحث عوض می‌شود و ...

برادر محسن: "شام خوردید شما؟"

دیگر صحبتی باقی نمانده و همه منتظر جلسه‌اند، آقای هاشمی که ظاهراً در جو جلسه جایی برای نگرانی، از آن نوع که سابقاً مطرح بود، نمی‌بیند چیزی به یاد می‌آورد و می‌پرسد "رشید قبلاً موافق نبود، الان چه نظری دارد؟"

چند ثانیه مکث جلسه

برادر محمدزاده: "اصولاً بچه‌ها تردید دارند؟"

آقای هاشمی: "همه تردید دارند؟"

برادر محمدزاده: "بله، به هر حال با مشکل بودن کار و کمی وقت ..."

آقای هاشمی: "از چیش تردید دارند؟"

برادر محمدزاده: "از اینکه بشود هدف را بگیرند، مشکلات دارند چون واقعاً عملیات جدیدی شد و مدت خیلی کم است."

چند ثانیه سکوت جلسه نشان می‌دهد که به خصوص از سوی برادر محسن تمایل و زمینه‌ای برای ادامه این بحث وجود ندارد و برادر محمدزاده موضوع را عوض می‌کند

"دیشب اگر اینجا می‌آمدید، برادر محسن کانال سلمان را کرده بود یک شهری، خیلی عجیب بود."

آقای هاشمی: "آب انداخته بودند."

مقداری راجع به مانور خشایار و کاربرد آن و اینکه اگر ۱۵ روز زودتر می‌رسید چه نتایجی گرفته می‌شد و ... صحبت می‌شود هنوز برخی برادران از منطقه نیامده‌اند.

آقای هاشمی: "اگر جلسه طول خواهد کشید ما یک کمی استراحت کنیم تا بچه‌ها بیایند."

در شرایط طبیعی، نحوه شروع، ادامه و پایان یافتن جلسه نشان

می‌دهد که در رده فرماندهی کل جنگ و سپاه در مورد عملیات مسئله چندان وجود ندارد ولی در شرایط جدید، این گونه جلسات کافی نبود و همان گونه که در مباحث ذکر شد، آقای هاشمی پس از کربلای ۴ به ورود و دخالت در جزئیات بیشتر تمایل نشان می‌داد. و در واقع جلسه بعد، که شرح آن خواهد آمد، در نظر آقای هاشمی چیزی بیشتر از یک جلسه توجیهی بوده و حالت تعیین کننده داشت.

تشکیل جلسه

در ساعت ۳۰:۲۳، پس از حضور کلیه برادران مورد نظر در قرارگاه، جلسه تشکیل شد. پس از تلاوت قرآن ابتدا برادر محسن به طور اجمالی از کلیات اقدامات انجام شده گزارشی داد که نشان می‌داد آمادگی‌ها به دست آمده و در برخی زمینه‌ها نیز عقب افتادگی‌هایی وجود دارد که تا فردا حل خواهد شد. سپس به وضع دشمن اشاره کرد که به جز تحرکاتی در ۵ ضلعی مطلب خاصی نداشته است. برادر محسن اشاره کرد که برادران جزئیات را توضیح خواهند داد و افزود

"همه برادران دیگر به صورت جدی آماده شده‌اند ان شاء الله اینجا صداقتشان را نسبت به خداوند متعال و امام عزیز و شما مسئولین نشان می‌دهند و امیدواریم از این آزمایش (موفق) بیرون بیایند و از همه چیز خودشان آماده شوند که بگذرند و ان شاء الله موفق هم خواهند شد. به قول حضرت امیر (ع): خداوند صداقت ما را دید و ما را موفق کرد، اگر چه سؤالات و ابهامات در ذهن برادران هست اما خود این را، ما به فال نیک می‌گیریم.

که همیشه هر وقت سؤالات زیاد بوده ما موفق بوده‌ایم و هر وقت خوشبینی داشته‌ایم با شکست مواجه شدیم. امیدواریم که در این میدان آزمایش همه‌مان روسفید بیرون بیاییم و بتوانیم یک حداقل کاری را انجام بدهیم."

نحوه شروع جلسه نشان دهنده مساعد بودن وضعیت است و امیدواری فراوانی را نشان می‌دهد، آقای هاشمی نیز در همین زمینه می‌گوید

"تشکر داریم از برادران که علیرغم فترتی که پیش آمد، روحیه‌ها را و تسلط بر خودشان را حفظ کردند و سریعاً برای ادامه کار آماده شدند. با ادله قطعی قرآنی، ما با آمادگی که در برادرانمان می‌بینیم مستحق نصر خداوند هستیم (ان شاء الله حصار) هر چه خداوند تقدیر کرد، ما تابع همان هستیم و آن را خیر خودمان می‌دانیم. با ادله قرآنی زمینه نصرت الهی را ما درک کردید، ان شاء الله خداوند نصرتش را نازل می‌کند."

در ادامه جلسه برادر محرابی درباره وضعیت و تحرکات دشمن، شناسایی‌های انجام شده و وضعیت عمومی منطقه به خصوص آب

گرفتگی، مفصلاً توضیح می‌دهد و به سؤالات آقای هاشمی پاسخ می‌گوید و سپس برادر غلامپور پیرامون مأموریت قرارگاه کربلا و مسائلی چون سازمان رزم قرارگاه، مانور یگان‌ها و ... گزارش مبسوطی ارائه نمود.

تا پایان گزارش برادر غلامپور که حدود یک ساعت از شروع جلسه می‌گذرد، روال جلسه عادی و متناسب با مضمون گفت‌وگوهای قبلی و شروع جلسه است. و تنها در آخر گزارش فرمانده قرارگاه کربلا، مقداری درباره کانال زوجی و نحوه پدافند در آن و پیش‌بینی‌ها و احتمالات مربوطه بحث می‌شود و مختصر ابهامی باقی می‌ماند به نحوی که آقای هاشمی با مختصر اما واگره‌هایی اشاره می‌کند که "حالا بقیه برادران هم بگویند که مهم‌ترین مسئله همین پایان کار این‌جا است."

به خلاف آنچه تاکنون از مفاد جلسه حاصل می‌شد با شروع گزارش برادر عزیز جعفری و توضیحات وی پیرامون مانور و مشکلات مربوطه به تدریج جو جلسه تغییر می‌یابد. لازم به یادآوری است که قبلاً برادر عزیز جعفری وقتی از زمان حضور مجدد آقای هاشمی در منطقه مطلع شده بود، به اطلاع برادر شمشانی می‌رساند که وی تصمیم دارد با آقای هاشمی راجع به مسائلی که نسبت به عملیات در ذهن دارد، صحبت کند لیکن فرصتی فراهم نشد. و ظاهراً همان مطالب در قالب گزارش توضیح مشکلات در همین جلسه طرح گردید و باعث شد روال بحث‌ها تغییر کند. نکته مهم اینکه آقای هاشمی به خلاف جلسات قبل این بار روی ابهامات می‌ایستاد و بحث می‌کرد.

برادر عزیز جعفری پس از اینکه مانور کلی قرارگاه و یگان‌های تحت امر را توضیح داد به مسئله عبور زمان آن پرداخت، در این رابطه مسئله عقبه و ترابری نیرو مطرح گردید و نتیجه این شد که عملیات به روز خواهد کشید حتی اگر غافل‌گیری هم باشد و دشمن در مواضع آماده خود تا آن زمان استقرار خواهد یافت و نیروها را پس خواهد زد.

پس از حدود ۲۰ دقیقه از گزارش برادر عزیز که ضمن آن بعضی برادران نیز سؤالات و توضیحاتی داشته آقای هاشمی به نتایج جدیدی می‌رسد و اولین آثار نگرانی و تزلزل در این زمان ظاهر می‌گردد.

آقای هاشمی: "شما با همه مساحتی که دارید می‌گویید اگر در وضع فعلی بخواید عملیات شود، روز وارد عمل خواهید شد.

برادر جعفری: "بله، به روز کشیده می‌شود."

آقای هاشمی: "روز هم که قاعدتاً نمی‌توانید اینجا بجنگید."

برادر جعفری: "من مطمئنم، یعنی با این پیش‌بینی‌هایی که دشمن اینجا کرده و با این عبور از نهرهای ما و این مواضع مسلط دشمن، عمل در روز کار آسانی نیست و باید شب باشد."

سپس بحث به اینجا کشیده می‌شود که دشمن در چه خطوطی نیروی کامل دارد و چگونه با شروع عملیات جاهای خالی را پر خواهد کرد و اینکه از کانال‌ها و نهرها و آب گرفتگی‌ها چگونه عبور خواهند نمود و ... در آخر

آقای هاشمی: "پس مطلقاً شب اول نمی‌رسد ایشان؟"

برادر عزیز جعفری (با خنده): "نه"

برادر رحیم صفوی: "اگر آن نون شکلی‌ها را بگیرند، اگر آن گرفته شود، اینها شب اول می‌رسند."

برادر عزیز جعفری: "بستگی دارد. من نمی‌دانم روی ساعت (س) چه تصمیمی گرفته شده یک بحث ما وجود مهتاب است مگر اینکه فردا شب یک ابر تاریک باشد. از آقای فضل‌ی که امشب در جلسه سؤال می‌کردم گفت که یک محورشان ۴ ساعت وقت می‌خواهد."

اکنون یک موضوع جدید به بحث اضافه شده است.

پس از گفت‌وگوهای معلوم می‌شود که به گفته هواشناسی امشب و فردا شب هوا نیمه ابری است و از آن به بعد دیگر تا ساعت ۲۲ صاف خواهد بود.

بحث‌های فراوانی پیرامون مهتاب، دید دشمن، دوربین مادون قرمز، ساعت (س)، وضع نیروهایی که می‌خواهند مسافت طولانی را در آب گرفتگی طی کنند، انجام می‌شود و آقای هاشمی و برادران محرابی، شمشانی، جعفری، و در یکی دو مورد برادر محسن مسائلی را مطرح می‌کنند و سپس آقای هاشمی نتیجه می‌گیرد که: "خوب اگر این‌طور که شما می‌گویید که هیچ وقت نمی‌توانیم عمل بکنیم. برای اینکه فرض می‌کنیم که الان عمل نکنید برویم شب بیستم. * آقای غلامپور می‌گویند چهار ساعت حداقل وقت لازم است تا تاتیب الغدیر بخواهد خودش را به خط برساند، شما در آن شب اول غروب ..."

برادران توضیح می‌دهند که در آن صورت حدود ۳۰:۲۲ می‌توان به خط زد و زمان پیش‌بینی شده برای پاک‌سازی برای نیروهای عبور کننده حداقل از ۳ تا ۷ صبح فرصت عمل باقی می‌ماند اما در ادامه بحث مشکلات پشتیبانی محورهای دیگر و ... نشان می‌دهد که حتی در این وضعیت هم امیدواری چندان بالا نیست. به هر صورت گزارش قرارگاه قدس خاتمه می‌یابد و آقای هاشمی از برادر ایزدی می‌خواهد که اوضاع قرارگاه نجف را گزارش دهد اما برادر عزیز یک مطلب دیگر را نیز مطرح می‌کند که بر نگرانی‌ها افزوده می‌شود.

برادر عزیز جعفری مشکل دیگری هم هست و آن اینکه: این دو روز هوا خیلی خوب بوده یعنی الحمدلله اصلاً دشمن روی جاده‌ها و منطقه که اصلاً دید نداشت یعنی هوا (پر از) غبار و مه بود. اگر فردا دید خوب باشد، منطقه وضعیت خیلی ناچوری دارد. خدا خدا کنیم که فردا

هوا خراب باشد. همه جاده‌ها توی دید دشمن است.

آقای هاشمی که با مشکل تازه‌ای مواجه شده می‌پرسد: "چرا، (مگر) فردا می‌خواهیم فعالیت مهندسی باشد؟"

برادر عزیز جعفری: فعالیت باید باشد. یعنی کارهای توپخانه عقب است، یک سری جاده دارند می‌زنند، یک سری امکانات بچه‌ها می‌آورند پای کار و این کارهایی که توی منطقه هست، این تحرکی که توی منطقه هست اگر فردا خدای نکرده دید خوب باشد، با این وضعیتی که آقای محرابی می‌گوید، دیگر دشمن صد در صد متوجه می‌شود. سپس برادر ایزدی به توضیح مأموریت قرارگاه نجف و مانور یگان‌های تحت امر پرداخت و مسئله بحث‌انگیز در این قسمت از جلسه، عملیات لشکر ۲۱ امام رضا (ع) در روی نوک بوارین بود.

برادر ایزدی: "ما عمدتاً اینجا را به عنوان تک پشتیبانی در نظر داریم، با وضعیت منطقه و تسلط دشمن، امکان اینکه بتوانیم بمانیم را نمی‌بینیم. حالا فرضاً آن شاء الله بتوانیم بمانیم، از این سمت تقریباً غیر ممکن است. با این حال گفتیم تیپ ۱۲ قائم از اینجا هم مانور بچیند برای ادامه حرکت اما عمدتاً توجه روی عبور از لشکر ۵ نصر است (بالای بوارین.)"

آقای هاشمی با عملیات از نوک بوارین چندان موافق نبود و استدلال می‌کرد نیروهایی که وارد اینجا بشوند منهدم خواهند شد، اما برادر محسن روی ضرورت انجام تک پشتیبانی در این منطقه تأکید داشت و نظر می‌داد که به فرض اینکه این نیروها منهدم شوند، جلوی انهدام نیروی زیادی در منطقه اصلی عملیات گرفته می‌شود و با عدم انجام آن به دلیل اینکه دشمن به سرعت قادر خواهد بود که در منطقه اصلی تمرکز دهد، امکان فعال شدن عملیات نیز وجود خواهد داشت. برادر محسن در ادامه تأکید کرد

"ما باید حتماً به عنوان یک عملیات پشتیبانی آنجا عمل کنیم، ضمن اینکه این بوارین یک منطقه خیلی بزرگی است، یک کمین که

نیست، دو تیپ دشمن در آن استقرار دارد. اگر ما آن گوشه‌اش را نگیریم و بخواهیم از این عقب بیاییم لقمه خیلی بزرگی است."

آقای هاشمی: "نه، شما اگر این عقبش را بگیرید خود به خود دشمن توی بوارین نمی‌ماند."

برادر شمخانی: "چرا وصل می‌کند"

آقای هاشمی: "وصل می‌کند به کجا؟"

برادر شمخانی: "ام‌الرصاص، بلجانیه"

آقای هاشمی: "نه، به ام‌الرصاص پل ندارد."

برادر شمخانی: "تدارک می‌کند."

برادر محسن: "نه، سریع پل می‌زند، کمتر از ۲۴ ساعت، کاری ندارد، توی بیت‌المقدس همین کار را کرد (نیروهایی که برد از اینجا)، سر پل هایش هم آماده است. اینجا پل می‌زند، تقویت می‌کند و به ما فشار می‌آورد."

بحث از مسئله تک پشتیبانی دور شده و اذهان به موضوع تصرف جزیره بوارین و عکس‌العمل دشمن معطوف گردیده است، برادر محسن مجدداً مسئله ضرورت تک پشتیبانی را یادآوری می‌کند

"این تنها پشتیبانی عملیات است، ما می‌خواستیم جزیره مینو و جزیره جنوبی عمل کنیم، این دو تا نشد، اینها اگر حذف شود دیگر این عملیات هیچ تک پشتیبانی ندارد."

آقای هاشمی: "همین نیرویی که می‌خواهد اینجا عمل کند، جزیره جنوبی موفق تر است."

برادر محسن: "چرا؟"

آقای هاشمی: "برای اینکه یک تکه از پل را هم بگیرد، آنجا عملیات جدی تر هم تلقی می‌شود."

برادر محسن: "نه، اینجا مؤثر است، آنجا عمل کنیم، اگر بگیرد هم کاری نمی‌توانیم بکنیم، باید برگردیم، اما اینجا اگر بگیرد قابل اتصال است."

برادر ایزدی: "با وضعیتی که این جاده‌ها دارد، باید حداقل ۴۸ ساعت ما روی عبور خودرو از آن حساب نکنیم. دشمن با توجه به آگاهی که نسبت به منطقه دارد وقتی متوجه بشود که عملیات فقط در این نقطه است یقیناً همان‌طور که برادر محسن فرمودند، اینجا را می‌بندد."

آقای هاشمی: "اینجا هم بعد از ۵ ساعت، صبح زود می‌فهمد که اینجا آن قدر نیست."

برادر ایزدی: "همین فرصت برای ما مغتنم است."

برادر محسن: "اینجا اگر بگیریم برای ما مهم نیست که یک کیلومتر برویم یا دو کیلومتر، مهم این است که ما برویم آن طرف خین،

در شرایط طبیعی، نحوه شروع، ادامه و پایان

یافتن جلسه نشان می‌دهد که در رده

فرماندهی کل جنگ و سپاه در مورد عملیات

مسئله چندان وجود ندارد ولی در شرایط

جدید، این گونه جلسات کافی نبود و

همان گونه که در مباحث ذکر شد، آقای

هاشمی پس از کربلای ۴ به ورود و دخالت در

جزئیات بیشتر تمایل نشان می‌داد.

دشمن از این وحشت دارد و تا ما را بیرون نکند همچنان در وحشت و نگرانی است. مهم این نه‌ر ۵۰ متری است که عبور از این مشکل شده. آقای هاشمی: "فرض بر این است که لشکر نصر رسیده و عقب‌بوارین را گرفته، در این صورت شما از نه‌ر خین عبور کردید اینجا، خین اینجا هم هست."

مجدداً بحث می‌شود و برادر ایزدی مجدداً به این مسئله اشاره می‌کند که باز شدن جاده ۴۸ ساعت طول خواهد کشید بنابراین محور بالای بوارین تا این زمان وارد عمل نخواهد شد. در اینجا آقای هاشمی روی این مطلب درنگ می‌کند.

آقای هاشمی: "اگر شب اول وارد نشود دیگر نمی‌تواند."

برادر ایزدی: "احتمالش کم است."

آقای هاشمی: "اگر شب اول وارد نشوید دیگر نمی‌تواند."

برادر ایزدی: "خوب"

آقای هاشمی: "تحقیقاً دیگر نمی‌توانید، یعنی واقعاً اگر مانور شما این‌طور باشد که مصلحت نیست وارد شویم، برای اینکه فرض کنید فردا صبح ۵ ضلعی را هم گرفته باشید، دشمن از اینجا از آب و زمین نیرو می‌ریزد و عوارض به این مهمی را هم دارد، آتش هم دارد. دیگر چطور می‌توانید او را بنزید عقب."

برادر ایزدی: "حالا ان شاءالله که شب اول بشود ولی..."

پس از چند دقیقه بحث سرانجام با این گفته برادر ایزدی که یگان‌ها بنا بر وضعیت ادامه‌تک خواهند داد، گزارش قرارگاه نجف نیز بدون رفع کامل ابهامات، تمام گردید.

پس از گزارش سه قرارگاه و گذشتن حدود دو ساعت از جلسه آقای هاشمی جلسه را با دستورالعمل زیر ادامه می‌دهد:

"خیلی خوب، حالا دورنمایی روشن است از وضع، حالا آقایان که نظری دارند صحبت کنند دیگر."

و سپس نظر سرهنگ حسنی سعدی فرمانده نیروی زمینی ارتش را جویا می‌شود. از آنجا که وی دیر به جلسه رسیده بود، برادر غلامپور یک بار دیگر جهت اطلاع، مختصراً مانور قرارگاه کربلا را توضیح می‌دهد. سرهنگ سعدی نظر می‌دهد که اگر نیروها در همان شب اول به نه‌ر جاسم برسند، ادامه عملیات میسر خواهد بود و لازمه این هم حرکت نیروها از ساعت ۷ الی ۸ شب است که فرصت کافی برای کار باشد. آقای هاشمی اشاره می‌کند که در فرض یاد شده نیز ادامه عملیات دیگر مقدور نخواهد بود و دشمن با استفاده از فرصت به دست آمده اجازه پیشروی بیشتر نخواهد داد و بایستی همان شب اول به دژ پشت کانال زوجی برسیم. سرهنگ سعدی می‌گوید که با آمادگی بعدی می‌توان از نه‌ر جاسم به طرف جلو حرکت کرد و حتی در وسط زمین منطقه نیز در

روز خود را حفظ نمود، خاکریز هم می‌توان زد و اضافه می‌کند "به هر صورت اینکه یک شبه به نه‌ر جاسم هم برسیم مشکل است چه برسد به اینجا (دژ پشت کانال زوجی)"

برادر عزیز جعفری: "یک شبه غیر ممکن است."

سرهنگ سعدی: "فاصله ۶-۵ کیلومتری باقیمانده را، در شب بعد، وقتی نیروی تازه نفس پای کار است و از سر شب فرصت دارد، می‌توان عمل کرد."

برادر جعفری: "ولی باز می‌رود تا یک کیلومتری، دو کیلومتری کانال باز هم عبور از کانال دوباره..."

سرهنگ سعدی: "بله، عبور از کانال دیگر مشکل می‌شود، مسئله می‌شود اینجا."

برادر جعفری: "بایستی در یک کیلومتری کانال خاکریز زد، دوباره..."

آقای هاشمی: "اگر ما اینجا متوقف شدیم و نرفتیم جلو، دشمن تا شب وقت دارد نیرو بچیند."

برادر محسن: "الان مشکل ما پدافند در وسط این منطقه است، این مسئله‌ای نیست خاکریز می‌زنند می‌مانند."

آقای هاشمی: "نه، من می‌گویم اصلاً نمی‌گذارد برویم جلو، دیگر بیدار شده."

برادر محسن: "باشد، جنگ است دیگر، یعنی او توی مواضعش نیست، ما هم وضعمان..."

آقای هاشمی: "مواضع که دارد."

برادر محسن: "دیگر جاده‌هایمان باز شده و می‌جنگیم."

(پس از مقداری بحث)

آقای هاشمی: "اگر شب اول نگیرید آن دژ را، دیگر باید از آن صرف نظر کنیم، برای اینکه آن دژ تحقیقاً ظرف روز بعد پریر می‌شود."

برادر محسن: "حالا یک کیلومتر آنورترش (حداکثر) می‌رویم می‌مانیم تا یک بازسازی کنیم."

آقای هاشمی: "بله، حداکثر با یک تلفات زیاد ما... (مکث کوتاه) تا تیررس تانک (اگر ۳-۴ کیلومتر را می‌زند) دیگر شما نمی‌توانید خاکریز بنزید، نمی‌گذارد، تانک می‌چیند کاملاً روی آن دژ، محدودیتی هم ندارد، یک ردیف..."

برادر محسن: "خاکریز را که شب می‌زنیم."

آقای هاشمی: "شب مگر تانک نمی‌تواند بنزند؟"

برادر محسن: "شب می‌رویم تا خود کانال را پاکسازی می‌کنیم، یک کیلومتر پشت سرمان را خاکریز می‌زنیم، نیروها بر می‌گردند پشت آن."

آقای هاشمی: "شب نمی‌تواند مزاحم خاکریز زدن باشد؟"
 برادر محسن: "آتش می‌کند، اما نمی‌بیند بولدوزر را که نقطه‌ای
 بزند. همین‌طور تیر تراش مرتب می‌زند، تلفات هم بالاست، مثل فاو،
 مثل جاهای دیگر. تلفات هم خیلی بالاست ولی معمولاً مادر صورتی
 که زمین را بگیریم خاکریز مان را می‌زنیم. البته دستگاه باید بتوانیم
 برسانیم که جاده‌ها را باز کنیم دستگاه می‌توانیم برسانیم."
 آقای هاشمی: "اگر روز اول اینجا بودید دیگر یعنی جاده‌ها باز
 است؟"

برادر محسن: "بله دیگر"
 برادر شمشانی: "این فشار تانک و آتش که دائمی است."
 برادر محسن: "از اون به بعد مسئله حل است، مشکل نداریم."
 آقای هاشمی: "ببینید، اگر واقعاً توی ..."
 آقای هاشمی می‌خواست نتیجه‌ای بگیرد اما باز هم ترجیح داد که
 نظرخواهی کند بنابراین با یک لحظه مکث چنین ادامه داد.
 "حالا آقایان دیگر نظری دارند بگویند تا یک نتیجه‌ای بگیریم
 (مکث کوتاه جلسه) هر کس نظری دارد صریح بگویند، الان توی
 حرف‌هایی که آقای عزیز جعفری اینها زدند، مسئله مشکلات خیلی
 برایشان بزرگ است اینجا."

در حالیکه آقای هاشمی با تأکید برادران را به اعلام نظر تشویق
 می‌کرد، برادر محسن به نحو زیر نشان داد که با روال جلسه موافق
 نیست و سیر مباحث را در جهت دامن زدن به تردیدها و ابهامات
 می‌بیند. وی عملاً یادآوری کرد که تعیین کننده شمردن مسائل برادر
 جعفری که آقای هاشمی آن را به عنوان دلیلی بر ضرورت اعلام
 نظرهای "صریح" شمرده بود، درست نیست.

برادر محسن: "اینجا قرارگاه‌های ناظر هستند."
 آقای هاشمی: "هان؟"
 برادر محسن (با چاشنی خنده که موجب آزرده‌گی برادران هم
 نشود):

"اینجا قرارگاه‌های ناظرند، قرارگاه عمل کننده که ..."
 آقای هاشمی: "آقای جعفری که قرارگاه عمل کننده است."
 برادر محسن: "منظورم این است که دنبال پشتیبان هستند."
 آقای هاشمی: "بالاخره مسئولیت سنگینی هم دارد، یعنی این
 قسمت را او می‌خواهد بگیرد."

برادر محسن: آقای عزیز نگرانی توی این قسمت ندارد. ایشان
 نگرانش این است که توی شب بتواند از اینجا (شلمچه) عبور کند."
 آقای هاشمی: "همین، خوب بالاخره ایشان معتقد است که شب
 اول نمی‌رسد."

برادر محسن (با تأکید): "نگارنش از آنجا اصلاً نیست."
 آقای هاشمی: "(او) معتقد است شب اول نمی‌رسد، ما هم فکر
 نمی‌کنیم اگر ایشان شب اول نرسد، دیگر از همینجا هم عبور نمی‌تواند
 بکند. دیگر از اینجا ..."

برادر محسن تلاش می‌کند بحث را شکل داده و از گسیختگی
 بیرون آورد. وی به ۳ نکته زیر اشاره می‌کند و یادآور می‌شود که اینها
 از قبل هم روشن بوده است

۱- "احتمال عدم غافل‌گیری وجود دارد، بحث (تجربه ۵) الی
 ۶ سال جنگ در این منطقه است و با توجه به تسلط دشمن به منطقه از
 دکل پتروشیمی برادران همه توجه هستند این مسئله را.
 ۲- اگر گیرهایی در وسط کار ایجاد شد باید برای آن تدبیری
 اندیشید.

۳- عدم اتکاء یگان‌ها به جاده‌های خشکی تا ۴۸ ساعت و فشار
 به مهندسی جهت باز کردن جاده‌ها طی چند ساعت اول عملیات.
 برادر محسن اضافه می‌کند که: "این فرضیات از اول بوده است،
 خوب حضرت عالی هم دستور فرمودید، برادران هم کار کردند منتتهی
 چون زمان کم بوده یک مقدار عقب‌ماندگی وجود دارد ولی برای اینها
 پیش‌بینی‌هایی شده است، اما ممکن است پیش‌بینی‌ها موفق باشد یا
 نه."

برادر محسن سپس توضیح می‌دهد که از سه سرپل مهم منطقه
 (قبلاً به آن اشاره شده) (دو سرپل آن حیاتی است که بایستی تأمین
 شود. وی پس از چند دقیقه توضیحات پیرامون نحوه حرکت و چگونگی
 استفاده از آتش زرهی و نحوه گسترش وضعیت و ... نتیجه می‌گیرد
 که کار مشقات و مشکلات زیادی دارد ولی امیدواری وجود دارد. در
 اینجا این مسئله مطرح می‌شود که آیا زمان کافی برای گرفتن
 سرپل‌های مذکور و کسب آمادگی برای گسترش وضعیت وجود دارد؟
 برادر محمدزاده: "شما مسئله‌ای را که می‌فرمایید با زمان تطبیقش
 بدهید و همه ابعادش را در نظر بگیرید."

برادر شمشانی: "روشنایی ماه را می‌گوید."
 برادر محسن: "اگر ما ساعت (۵ صبح) هم خودمان آن طرف کانال
 وصل بکنیم می‌شود. ضمن اینکه تیپ سیدالشهدا را که به این
 کمین‌ها می‌زند باید تقویت کنیم، اینها همه کارهایی است که باید
 بکنیم، یعنی این احتمالات برای همه جا هست اینجا هم قابل
 پیش‌بینی بود که ممکن است اینجا گیر کنیم، خوب چکار باید کرد؟"
 برادر عزیز جعفری: "یعنی در روز ادامه بدهیم؟ برادر محسن!"
 برادر محسن: "اینجا در روز باید با تانک و آتش ادامه بدهیم ... به
 هر حال عملیات مشکلی اش روی همین است دیگر."

اکنون قضیه تا حد زیادی روشن است، بر اساس خوشبینانه‌ترین نظرها که متعلق به برادر محسن است، با ادامه و انجام یک جنگ شدید و مشکل در روز امیدواری به عملیات وجود دارد و برادر محسن با همین تلقی تأکید می‌کند که باید پای کار رفت.

"آقای هاشمی باز هم سؤال می‌کند: "آقایان دیگر حرفی ندارند؟" برادر غلامپور که مسئولیت اصلی در شروع عملیات را به عهده دارد، لزوم سرعت عمل برای رسیدن به جا پای مناسب و مشکلات عقبه و ترابری را مجدداً مرور می‌کند. وی با آنکه نظر قطعی و تعیین کننده‌ای نمی‌دهد اما نشان می‌دهد که نگرانی‌های عمده‌ای در موارد ذکر شده دارد.

ظاهراً دیگر کسی تمایل به اعلام نظر ندارد. آقای هاشمی نظر سرهنگ لطفی را جویا می‌شود.

سرهنگ لطفی: "ما صحبتی با آقای رضایی کردیم که با توجه به وسایل دید شبانه و دستگاه‌های شنود رازیت که دشمن دارد. این عملیات از اول کشف شده است. ما وقتی عملیات شبانه می‌کنیم تا زمانی که کشف نشده غافل‌گیری را در خود دارد یعنی با توجه به این وسایل کشف شده است، بنابراین باید زمان را تطبیق بدهند و برسند. یعنی باید هر چه زودتر شروع کنند، اگر به این فرصت بمانند که تاریک شود، با این زمان کم نخواهند رسید."

در ادامه سرهنگ لطفی برای رسیدن به نقاطی که لازم است به عنوان جا پا، گرفته شود به آتش و حرکت سریع خشایارها در حمل نیرو اشاره می‌کند. ولی همچنین در جواب سؤال آقای هاشمی میزان موفقیت در عبور از کانال ماهی که حرکت تهدید کننده‌ای برای دشمن است را به تعداد خشایارها و حرکت آنها وابسته می‌داند. پس از سخنان سرهنگ لطفی، نظرخواهی ادامه می‌یابد.

آقای هاشمی: "شما آقای دکتر روحانی چیزی نگفتید، خوابید؟ خوابید شما؟"

آقای روحانی: "آن آخرش قدری من خواب بودم."

آقای هاشمی: "نظری ندارید؟"

آقای روحانی پس از قدری سکوت، به احداث خاکریز پیشنهادی در جلسه و نقشی که قبلاً برادران برای کانال زوجی قاتل بودند اشاره مختصری می‌کند و سپس یادآوری می‌نماید که برای ترابری نیروها در آب گرفتگی آسیب‌پذیر است و ممکن است موج اول را برساند اما در موج‌های بعدی ایجاد اشکال کند.

واضح است که بحث‌ها به تدریج حاشیه‌ای و تکراری است و مخاطب قرار دادن افراد جلسه توسط آقای هاشمی و وادار کردن آنها به اظهار نظر نیز نمی‌تواند به تعیین تکلیف و روشن تر شدن وضعیت

کمکی بکند، از این رو آقای هاشمی در صدد است نظرخواهی را تمام کرده و خودبه صحبت بپردازد. قبل از آن سرهنگ حسنی سعدی نکته‌ای را به شرح زیر تذکر می‌دهد:

"من یک نکته را اشاره کنم، در جنوب قوی‌ترین جبهه دشمن اینجا است. باید خیلی دقیق و حساب شده کار کرد تا بتوانیم واقعاً مطمئن عمل بکنیم. باید خیلی دقیق و حساب شده، درست، قدم به قدم رویش محاسبه بکنند در جهت پای کار آوردن نیرو، بعد شکستن خط، رسیدن به هدف، که ان شاء الله این خط را (بتوانند) تأمین کنند."

آقای هاشمی مجدداً خطاب به اعضا جلسه گفت: "خوب حالا، آقایان که دیگر نمی‌خواهند صحبت بکنند، من هم بگویم یک قدری، بعد به نتیجه‌ای برسیم.

بسم الله الرحمن الرحيم. اولین مطلب این است که انصافاً اشتباه کردیم اینجا بجنگیدیم. اگر به جای جنگ‌هایی که هر جا کردیم، جزیره مجنون، بدر، این شهدایی که دادیم، اینجا حساب شده شهید می‌دادیم و می‌رفتیم جلو، ارزش اینجا خیلی بیشتر از جاهای دیگر بود. حتی در عملیات متوقف شده مان (کربلای ۴) اگر اینجا را محور اصلی کرده بودیم و آن شب نیروی قوی گذاشته بودیم و اینجا را ترک نکرده بودیم، ادامه داده بودیم، اینجا بهترین جا بود. غفلت کردیم که تا به حال اینجا نیامدیم. ما اگر یک مقدار برویم جلو و خودمان را به نهر کتیبان برسانیم اینجا را برده‌ایم. در ۲ تا ۳ عملیات تمام کرده‌ایم (برادر شمشانی "این هدف رمضان مان بود") این هدف رمضان نمان بود متوقف شدیم بعد هم چشمان ترسید و از اینجا رفتیم. هر جا کار کردیم چیز حساسی به دست نیاوردیم غیر از اینکه جنگ را گرم نگه داشتیم. پس از اولین چیزی که می‌فهمیم اینکه باید روی اینجا کار کنیم.

مسئله دوم که مهم است اینکه اگر ما الان نخواهیم اینجا بجنگیم، معلوم نیست دیگر کی می‌توانیم بجنگیم. البته اگر بد بجنگیم خیلی ضرر می‌کنیم. یعنی اگر ما شکست بخوریم حتی متوقف هم بشویم، یعنی مثل کربلای ۴ در بیاید اینجا، برای ما خیلی ضرر دارد (اشاره به وضعیت روحی مردم و اینکه اطلاع دارند و اگر بار دوم هم شکست باشد خیلی ضربه می‌بینند) بنابراین ما می‌خواهیم عملیاتی بکنیم که حداقل فتحی داشته باشیم.

پس یکی این شد که اینجا جای جنگ ماست و از اینجا که بگذریم جای درستی نداریم که با نیروی موجودمان بجنگیم و دوم اینکه باید به گونه‌ای بجنگیم که پیروز شویم. ما اگر فکر کنیم که اینجا نمی‌توانیم پیروز شویم این معنایش این است که ما بیخود به امام می‌گوییم ما اینجا می‌خواهیم بجنگیم، یعنی امام را در حقیقت فریب می‌دهیم. چون الان مهم‌ترین کسی که اصرار دارد بر جنگ، بیش از همه ماها، شخص امام

هستند. امام هم متکی هستند به حرف‌هایی که ما می‌زنیم دیگر، که ما می‌توانیم بجنگیم و دشمن چگونه است و ..."

در اینجا جلسه با مسائلی مهم‌تر از یک عملیات خود را روبه‌رو می‌بیند، از طرفی شرایط به گونه‌ای است که نمی‌توان شروط ذکر شده را (انجام عملیات در این منطقه با تضمین پیروزی) باهم الزاماً تعهد نمود و از طرفی هر گونه نتیجه‌گیری، جز آنکه ذکر شد معنا و مفهومی یافته است که کسی بدان رضایت نیست. آقای هاشمی که این را برای اولین بار است به این شکل مطرح می‌کند در ادامه موضع برادران سپاه را تأیید می‌کند اما "قوی کردن همت و برنامه‌ها" را به عنوان ملزومات این موضع ذکر می‌نماید

"اگر حالا که شما این همه نیرو و امکانات به دست آورده‌اید نتوانید بجنگید حتماً چند ماه دیگر بدتر از این خواهد شد، دشمن قوی‌تر از حالا می‌شود و ما قوی‌تر نمی‌شویم. آقایان که جای بهتری سراغ نداشتند ما توی آن جلسه بحث کردیم و البته همین آقایان هم هستند که باز هم می‌گویند ما باید بجنگیم، یعنی هیچ راهی غیر از جنگ، می‌گویند ۲۰ سال می‌جنگیم، حق هم با آنهاست ما باید بجنگیم و اگر از این جنگ پیروز بیرون نیاییم خیلی ضرر می‌کند انقلاب. خوب، باید همت‌ها را قوی کرد، باید برنامه را قوی کرد بجنگیم."

سپس مباحث قبلی در مورد عملیات توسط آقای هاشمی به نحو زیر جمع‌بندی می‌شود

"الان مثل اینکه مسئله رسیده به یک نقطه خیلی روشن، از حرف‌های شما من این را می‌فهمم که شما روی زمان حرف دارید، یعنی آقایان مسئله نور ماه را بیشتر به عنوان یک مانع مطرح می‌کنند که وقت کمی را به آنها می‌دهد، یعنی ۳، ۴، ۵ ساعت از شب برایشان می‌ماند." آقای هاشمی از نتیجه فوق می‌خواهد راه‌حلی را پیشنهاد کند اما از آن به این مسئله می‌پردازد که در امر تعیین تکلیف و فرصت یک هفته‌ای که لزوماً شب شروع عملیات را در وضعیت فعلی ماه قرار داده است، تدبیر اتخاذ شده توسط فرماندهی جنگ ناشی از اظهارات برادران بوده، فی‌الواقع آقای هاشمی ذکر این مطلب را برای جلوگیری از ایجاد شائبه‌هایی در اذهان برادران لازم می‌دانست زیرا این می‌توانست یک مسئله شود که چگونه فرماندهی جنگ خود زمان عملیات را تعیین می‌کند و خود نیز مشکلات ناشی از انتخاب این زمان را معضل اصلی می‌داند.

"این را گر چه ما توی آن جلسه قبلی گفتیم یک هفته، من تعیین کردم، ولی این متکی بود به حرفی که خود برادران بعد از عملیات کربلای ۴ زده بودید. شما آمید امیدیه و گفتید که ما در ظرف ۱۰ روز، یک هفته تا ۱۰ روز وقت می‌خواهیم که همین جا بجنگیم، آن موقع هم

محاسبه کرده بودید. حالا شاید آن موقع غفلت شده بود از نور ماه و این مسئله‌ای که الان هست قابل قبول است که باشد."

پس از جمع‌بندی یاد شده و طرح مسئله فوق، آقای هاشمی (به نحوی که در زیر خلاصه آن می‌آید ۳) وضعیت را برای انجام عملیات مطرح کرد تا روی آن بحث شود و یکی از آنها به عنوان راه‌حل انتخاب گردد.

"۱- یک راه همین است که تصمیم گرفته‌ایم، همین را عمل کنیم یعنی بعد از مهتاب.

۲- در مهتاب و از اول شب وارد عمل شویم، در این صورت باید ببینیم اینکه دشمن بیشتر می‌بیند یا کمتر می‌بیند ما را، چقدر مؤثر است روی برنامه‌های ما.

۳- فرض سوم (که توی ذهن و اظهارات خیلی از آقایان این طور دیده می‌شود) این است که بگذاریم برای زمانی که ما از سر شب بتوانیم از تاریکی استفاده کنیم که از ۱۰ روز دیگر، زودتر نمی‌شود. در فرض سوم شما یک امتیازی به دست می‌آید ولی احتمالاً امتیازات زیادی را از دست می‌دهید. من جمله الان خبر عملیات شایع شده و خود من موارد زیادی را شاهد بوده‌ام، اگر اینجا هم لو برود که احتمال لو رفتنش کم نیست شما نفعی که از مهتاب به دست می‌آورید با هوشیاری دشمن از دست می‌دهید. به علاوه ما واقعاً الان امنیت نداریم. عراق احتمال دارد همین فردا به جایی حمله کند، مثل سومار یا فاو یا جایی دیگر، همین الان حملات هوایی به ما می‌شود، توی کربلای ۴ مردم یک ضربه روحی خورده‌اند، پس فردا هم خبر شوند که عراق آمده صد تا اسیر گرفته، یک ارتفاعی جایی را هم از ما گرفته، آثار بدی دارد. آن وقت ما باید دنبالش کشیده شویم، نیروهایمان را هی برداریم برویم آنجا، ... این خطرها را هم دارد. آقایان این سه راه اول انتخاب شد ما اصرار داریم که باید تلاش این باشد که شب اول به خطی برسیم که منجر به برگشتن نشود، حالت دوم را هم بحث کنید. در مورد حالت سوم هم اگر موافقت شد، از ۱۰ روز دیگر هر وقت شما الان تعیین کردید، شب مناسب را انتخاب می‌کنیم."

با جمع‌بندی و نتیجه‌گیری فوق و مطالبی که در حاشیه آن ذکر شد به نظر می‌آمد که جلسه شکل جدی به خود گرفته و بحث چارچوب دیگری پیدا کرده است اما در اینجا برادر محمدزاده پیشنهاد نمود که برادران در مورد هر کدام از این سه وضعیت نظر می‌دهند درصد احتمالی موفقیت را نیز ذکر کنند که در مجموع مشخص شود که چه حالتی احتمال موفقیت بیشتری را دارد. این پیشنهاد باعث شد که مسئله "تضمین پیروزی" به نحو بارزتری در جلسه طرح شده و مشکلی بر مشکلات قبلی اضافه گردد.

آقای هاشمی (در پاسخ به پیشنهاد): "با توجه به آن دو اصلی که من قبلاً گفتم، یعنی حتماً..."

برادر محمدازه: "حتماً هم باید پیروزی..."

آقای هاشمی: "بله، ما واقعاً پیروزی می خواهیم. الان ما حتی اگر عمل هم نکنیم، همینجوری مردم را در خوف و رجا نگه داریم بهتر است از اینکه عمل کنیم و پیروز نشویم. اگر مثلاً حمله کنیم، ما یک مقدار از دشمن منهدم کنیم و یک مقدار هم خودمان منهدم شویم، عراق این را برای خود پیروزی تلقی می کند، الان هر وقت عراق بتواند حمله ما را برگرداند پیروزی حساب می کند، همین دفعه، (کربلای ۴) بنابراین ما پیروزی می خواهیم یعنی آقایان که بحث می کنند روی این صحبت کنند که ما می خواهیم پیروز شویم، بهترینش این است که خیلی جلو برویم و حداقلش اینکه از این کمتر نباشد که بتوانیم ما ۵ کیلومتر، ۶ کیلومتر رفته نزدیک بصره رسیدیم، خط شلمچه را شکستیم، البته این خیلی پیروزی تلقی نمی شود چون این هدف سیاسی مشخصی ندارد خیلی رویش نمی شود حرف بزنیم، منتهی از نظر نظامی پیروزی است. خوب آقایان بگویند تا به نتیجه برسیم."

دروضعیت به وجود آمده، خود به خود بحث نمی تواند به صورت های متعارف و به شکل کلاسیک ادامه یابد و با وجود آنکه چارچوب بحث مشخص است، اما مسائل مهمی که خاص این عملیات هم نیست از زوایای مختلف خود را به جلسه تحمیل می کند، مسائل حل نشده ای که در طول جنگ هرگاه زمینه ای یافته بروز کرده است. در اینجا نیز یک سؤال برادر عزیز جعفری جلسه را به مباحث دیگری می کشاند.

برادر عزیز جعفری: "اول یک سؤال هم هست اگر اجازه بفرمایید." آقای هاشمی: "بفرمایید."

برادر عزیز جعفری: "توی بحث های نظامی (ما)، دو تا بحث اساسی هست، یکی تدبیر و یکی توکل. سؤال این است که مرز بین این دو چی بوده و چی هست؟ به طور مثال برای ما اصل این است که با غافل گیری حمله کنیم. از آن طرف می بینیم زمان کم می آوریم یک تناقض به وجود می آید می گوئیم توی مهتاب حمله کنیم در این صورت هم دشمن قشنگ می بیند، حالا اینجا یک چیزی کم می آوریم، بعد این را می گذاریم به حساب خدا، می گوئیم این را توکل می کنیم، یا مثلاً: این عملیات پشتیبانی سنگین می خواهد، دشمن جاده ها را بسته، مین گذاری کرده و بریدگی ایجاد کرده، ما هم ناچاریم عمل کنیم، می بینیم برای پشتیبانی سریع چیز روشنی نمی توانیم بگوئیم، البته خیارها و سطوح و ... چیزهای خوبی است ولی امکان دارد به مشکلات بخورد. باز هم اینجا یک چیز روشنی نداریم، می گوئیم

ان شاء الله خدا کمک می کند و ... به همین ترتیب، باید مرز این دو تا روشن شود، این را شما برای ما بگویید."

آقای هاشمی: "نه، توکل این طور نیست اصلاً. شما وظیفه دارید تدبیر کنید، اگر نقطه ابهامی دارید رفع کنید، ما چنین دستوری نداریم، یعنی خداوند به ما اجازه نمی دهد چنین توکلی بکنیم. ببینید خیلی فرق می کند، الان شما روی اصل جنگ دارید توکل می کنید، در شرایطی که روس و آمریکا و انگلیس و فرانسه از عراق حمایت می کنند ما باز هم داریم می جنگیم این توکل است. اما برای جنگمان باید برنامه درست بکنیم."

حرفی که با شما هست این است که: ببینید، تنها نیرویی که ایستاده و می گوید ما باید بجنگیم و اگر یک کسی یک گوشه ای بگوید مثلاً برویم آتش بس بدهیم یا ... چه بکنیم، دنیا را می گذارد روی سرش سپاه است، یعنی بچه های سپاه هستند.

این نهایت قدرت ماست که الان جمع کردیم، بهترین شرایط را هم داریم، شما اگر الان نتوانید عملیات بکنید باید بروید به امام بگویید ما نمی توانیم، بجنگیم. یعنی رسماً مردانه بردارید همه تان امضاء کنید نمی شود با عراق جنگید. امام بنشینند ما بنشینیم، فکر می کنیم ببینیم، آخر مملکت را که نمی شود ...، ما یک انقلابی داریم، مردمی داریم، مردم را انداختیم به دردسر، همین جوری که نمی شود چیز بکنیم."

توکل قضیه اینجاست که می خواهید بجنگید، خوب باید کار کنید."

وضعیت بغرنجی برای برادران سپاه به وجود آمده است، از سویی سپاه به عنوان تنها عامل ادامه جنگ مطرح می شود و حتی تصمیمات امام ناشی از نحوه برخورد سپاه تلقی می گردد. از سوی دیگر گفته می شود که تنها اثر نیروهای گذشته، بعد از رمضان، "گرم نگه داشتن جنگ" بوده است و اساس اقدامات سپاه در رابطه با خیبر و بدر و کربلا ۴، یعنی تمامی اقدامات جمهوری اسلامی طی چند سال اخیر، زیر سؤال می رود. از سوی دیگر تأکید می شود که توان فعلی، بالاترین قدرت ممکنه جمهوری اسلامی در جنگ است و با این توان عملیات تعیین کننده و پیروز طلب می شود. از طرف دیگر وضعیت کشور ترسیم می شود، که تحمل ادامه چنین وضعی را ندارد قدرت روزافزون دشمن با اتکاء به کمک قدرت های بزرگ هم مزید بر علت است و هر روز که بگذرد ممکن است با اقدامات آن توازن قوا بکلی (به ضرر ما) تغییر کند به واقع در این وضعیت سرگیجه آور، سپاه عملاً به انتخاب یکی از این دو راه مخیر و موظف می شود.

۱- ادامه و پافشاری بر مواضع قبلی در مورد ادامه جنگ، که در این صورت بایستی در همین منطقه و در یکی از سه حالت ذکر شده عملیات

داشته باشد، آن هم با تضمین پیروزی.

۲- قبول پایان جنگ با اعلام این مسئله که نمی توان با عراق جنگید.

آقای هاشمی به عنوان فرماندهی عالی جنگ (به نیابت از امام) خود نشان می دهد که با راه اول موافق است اما انتخاب را به سپاه وا می گذارد و می گوید که با حالت دوم نیز مخالفتی نخواهد داشت و در این صورت امام و مسئولین و مشخصاً خود ایشان فکری خواهند کرد. البته هر یک از حضار، متناسب با اطلاعات و درک و تحلیل خویش از روند قبلی و عوامل مؤثر در به وجود آمدن وضعیت کنونی جنگ تلقی خاص خود را از وضعیت به وجود آمده دارد، اما جلسه تصمیم گیری برای عملیاتی که قرار است فردا شب انجام شود، محیط مناسبی برای پرداختن به مسائل و مشکلات اساسی و استراتژیک جنگ نیست. به خصوص که سپاه و فرماندهی آن هنوز زیر بار فشار و ضربه کربلای ۴ قرار دارند. به هر صورت از سوی برادران مطلبی در رابطه با مسائل ذکر شده، ابراز نمی گردد و تنها برادر عزیز جعفری می گوید

"حاج آقا، این جوری هم که می فرمایید (با چاشنی خنده) ببخشید ما مجبور می شویم که اینها (اشکالات) را فراموش کنیم، بگوییم می شود بجنگیم و (بدون حل مسائل) برویم بجنگیم، چون ما می خواهیم بجنگیم."

آقای هاشمی: "نه، من واقعاً نمی خواهم بگویم..."
برادر عزیز جعفری: "شما ما را در فشار قرار می دهید، بعد (نتیجتاً ما هم) هیچ چیز نمی گوییم..."

آقای هاشمی

"من واقعاً این را نمی خواهم بگویم، لذا با اینکه قاطع گفته بودم ظرف یک هفته عمل کنید، الان که می بینم حرف دارید گفتم باید یک راهی پیدا کنیم، شما الان قدرت، نیرو و امکانات دستتان است بروید راه پیدا کنید که درست بجنگید، نشستیم بحث می کنیم برای اینکه راه پیدا بکنیم. خوب و این طور فشار لازم نیست، درست هم نیست، چون بچه های مردم دست ما هستند که ما نباید آنها را، درست هم نیست، شکستن بدتر است، الان (اگر) ما یک شکستی بخوریم، همه دشمنانمان را شاد می کنیم، و روحیه می دهیم و خودمان را ضعیف می کنیم، ما اصلاً نمی خواهیم واقعاً شکست بخوریم و اصلاً نمی خواهیم کار ضعیف بکنیم، این تحقیقاً جناب عالی است."

آقای هاشمی در وضعیت به وجود آمده لازم می بیند که مواضع برادران سپاه را (به نحوی که ذیلاً می آید) تأیید و تأکید کند و نشان بدهد که خود این مواضع ایجاب می کند که با قید پیروزی حتمی، یکی از سه راه یاد شده باید برگزیده شود. البته در پایان اضافه می کند که اگر

راه چهارمی هم وجود داشته باشد که زمان نبرد، حاضر است آن را بشنود. به هر حال وی در ادامه سخنان خود مطالب زیر را اضافه می کند "ولی من به شما می گویم که من هم مثل شما هستم من هم الان معتقدم که غیر از پیروزی (در جنگ) هیچ راهی نداریم. ما اگر بخواهیم جنگ را بدون پیروزی تمام کنیم شکست خورده ایم، یعنی جواب مردم را نمی توانیم بدهیم. ما پنج سال است داریم می گوییم سقوط صدام، امام دارد می گوید، ما داریم می گوییم، شما دارید می گوید سقوط صدام و در این پنج سال، بعد از فتح خرمشهر این همه شهید دادیم، این همه خسارت بار آوریم، حالا بخواهیم یک دفعه رها کنیم اصلاً توی دنیا زیر پای انقلاب سست می شود. به علاوه صدام دیگر نمی گذارد توی منطقه چیزی پا بگیرد."

تحقیقاً ما راهی غیر از جنگ نداریم، من هم با نظرات شما موافقم اما فکر می کنم این طور هم نیست که ما نتوانیم، بالاخره ما باید تدبیر کنیم و راه مختلف پیدا کنیم و من خیال می کنم جای جنگ واقعی همین جاست."

در ادامه آقای هاشمی مجدداً توضیح می دهد که مناطق دیگر یا ارزشی ندارد (مثل سلیمانیه که فرضاً اگر هم آن را بگیریم چیزی نیست و صدام سقوط نمی کند یا اینکه تا بخواهیم برویم و در آنجا آماده شویم وضعی شبیه یا بدتر از همین جا را پیدا می کند) مثل هور و ... (و تأکید می کند که هر متر اینجا به اندازه یک کیلومتر جاهای دیگر ارزش دارد. در آخر با ذکر مطالب زیر دستور جلسه تعیین می گردد.

"حالا رد این سه راه یکی را انتخاب کنند آقایان، البته آن جلسه هم گفتیم که اگر جای بهتری دارند بگویند، ما راه را نبسته ایم، منتهی نمی شود یک ماه و دو ماه فرصت بدهیم بچه ها بروند و دوباره برگردند خانه هایشان، الان نمی شود این کار را کرد. باید با این نیرویی که الان دستمان است بجنگیم، حالا اگر جای بهتری دارید، پیدا بکنید. این سه راه هم الان وجود دارد، اگر راه چهارمی دارید ما حاضریم گوش بدهیم." ظاهرأ مباحث جلسه مجدداً به چارچوب مسائل مربوط به عملیات باز گشته است. آقای روحانی یادآوری می کند که فرماندهان لشکرها در جلسه قبلی تأکید داشتند که اگر زمان از ۱۰ روز (از آن تاریخ) بیشتر شود قادر به نگهداری نیروها نخواهند بود و این مسئله از عوامل تصمیم گیری بوده است. به هر حال در محاسبه مد نظر قرار گیرد. سپس فرمانده قرارگاه عمل کننده (کربلا) طی بحث نسبتاً مفصلی (که خلاصه آن ذیلاً می آید) هر سه راه را بررسی کرد از مجموع سخنان وی مشخص می شد که با وجود تلاش ها و فداکاری های بی حد برادران، در هر سه راه حل تناقضات و ابهامات حل نشدنی وجود دارد. برادر غلامپور: "از زمانی که شما فرمودید اینجا حتماً باید بشود،

آقای هاشمی: اگر ما الان نخواهیم اینجا بجنگیم، معلوم نیست دیگر کی می توانیم بجنگیم. البته اگر بد بجنگیم خیلی ضرر می کنیم. یعنی اگر ما شکست بخوریم حتی متوقف هم بشویم، یعنی مثل کربلای ۴ در بیاید اینجا، برای ما خیلی ضرر دارد

خوب ۸ روز بیشتر نگذشته، واقعیت امر این است که انصافاً برادران در این ۸ روز در حد چند ماه (به روال دیگر عملیات ها) کار کرده اند و بایک وضع بدی که سابقاً نداشتیم، (مثلاً) این بچه ها توی سیل بندها، کنار خاکریزها نشسته اند و پتو رویشان کشیده اند چون فرصت سوله ساختن نبوده است و اینکه شما هم تکلیف کرده بودید و برادرها هم رفتند و الحمدلله ...

آقای هاشمی: "قبل از (گفتن) من آنجا تعیین شده بود." برادر غلامپور: "بله، کار اساسی نشده بود، چون منطقه اصلی که نبود، اینجا فقط یک لشکر ما، ۱۹ فجر، فعال بود، بقیه یگان های ما اینجا نبودند اصلاً."

آقای هاشمی: "چطور نبود؟ لشکر نصر اینجا بود، تیپ امام رضا بود ..."

برادر غلامپور: "پایین بودند حاج آقا." (در ادامه صحبت) منطقه ای که کسی حضور نداشت و ... الحمدلله برادرها رفتند پای کار، توپ ها را بردند، نیروها مستقر شدند، حوضچه ها را زدند و ... الان توی منطقه یک غلغله ای است، همه چیز پای کار است، حتی گردان ها هم امشب می روند پای کار که برای فردا شب آماده شوند."

برادر غلامپور پس از اعلام آمادگی نسبی، به بررسی راه حل های پیشنهادی می پردازد و می گوید

"ما متأسفانه، با یک تناقضاتی متوجه هستیم که نمی دانیم اینها را چگونه حل کنیم. الان مهتاب مشکل عمده ای شده برای ما، که وقت کمی را برای ما گذاشته، از طرفی وضعیت منطقه طوری است که ما نیاز به زمان کافی داریم تا جای پای مؤثر و مفیدی بگیریم و بتوانیم خودمان را، ولو در روز نکه داریم تا شب بعد ادامه دهیم. این تناقضی است که ما توی حلش مانده ایم. اگر بخواهیم فردا شب عمل کنیم واقعیتش این است که ما در حد قرارگاه کربلا می توانیم یک جای پای بگیریم اما بعید است قرارگاه قدس و نجف بتوانند وارد شوند. وارد شدن آنها هم به این معنی است که جای پای ناقص احتمالاً گرفته شده باید تثبیت شود تا

آنها شب بعد بیایند، این را بعید است آدم بتواند روی آن ضمانت بدهد. از طرف دیگر به هر حال همه چیز رفته پای کار، اگر امشب تصمیم گرفته شود که عمل نشود و بخواهیم طولش بدهیم تا ۱۰ روز دیگر، فردا اگر هواپیمای دشمن بیاید یک عکس بگیرد کلی تجمع آنجاست اگر هم بگوییم همه برگردند که اصلاً کلی توی روحیات تأثیر می گذارد.

این تناقض است که ما خودمان توی حل آن مانده ایم. حالا (اگر هم) تصمیم بگیرد مثلاً توی مهتاب عمل نکنیم؟ یا نکنیم؟ یا چه نکنیم؟ که واقعاً اینها مشکلاتی است که ما الان با آن مواجه هستیم."

در واقع برادر غلامپور هیچ یک از یک راه حل را با چشم انداز روشن و پیش بینی حداقل پیروزی قابل حفظ نمی تواند انتخاب کند. این وضعیت قرارگاه عمل کننده و خط شکن است که تاکنون نسبت به دیگران ابهام و تردید کمتری را بروز داده بود. با این اوصاف، خطر ایجاد بن بست کامل در کار، به صورت تهدید کننده ای خود را نشان داد.

و پس از حدود سه ساعت بحث، نظر عنصری که مستقیماً در عملیات مسئولیت دارند مشخص شده است.

برادر ایزدی در شب اول فقط عملیات نوک بوارین را به عنوان یک عملیات پشتیبانی که به احتمال زیاد منجر به استقرار نخواهد شد حتمی می داند و چون بایستی منتظر وضعیت به دست آمده بماند در مورد بقیه مأموریت حرف چندانی ندارد، البته امیدواری به وارد شدن در عملیات اصلی در اولین شب را نیز ندارد. برادر عزیز جعفری به طور جدی وجود ابهام و تردید را چه در گام اول و چه در گام های بعدی و در کل عملیات، خود مطرح کرده است.

برادر غلامپور که مسئولیت اصلی را در شروع عملیات به عهده دارد معترف است که نمی داند با تناقضات موجود چه باید کرد. برادر رشید که اصلاً در صحنه مباحث حضور ندارد و ظاهراً مسائل جاری برای وی جنبه حادثی یافته است. برادران رحیم صفوی و شمخانی نیز در عین اینکه در اجرائیات فعال بوده اند اما در این جلسه به جز موارد معدودی آن هم در حواشی بحث از اظهار نظر خودداری کرده اند و این خود علامت نامساعد بودن وضعیت است. در این میان برادر محسن نظر روشن و قاطعی برای ادامه کار را نشان داده و چشم انداز نسبتاً امیدوار کننده ای را ترسیم نموده است. اما وضعیت به گونه ای نیست که بتواند دخالت تعیین کننده ای در روند جلسه داشته باشد و آقای هاشمی خود مستقیماً با مسائل برخورد می کند و جلسه را هدایت می نماید.

به نظر می رسد آقای هاشمی دچار تنگناهای فراوانی ناشی از مسائل سیاسی کشور و اوضاع اجتماعی است که به نحوی به جنگ و شخص وی مربوط می گردد. وی هر چند در رده فرماندهی کل جنگ نظر مشخص دارد (ادامه جنگ با انجام عملیات موفق در همین منطقه

و یا عدم انجام این عملیات به معنای اعلام ناتوانی در ادامه جنگ و نتیجتاً برگزیدن راه‌های دیگر) اما تطبیق این نظر با اوضاع جاری و نظرات برادران به نظر غیر ممکن می‌آید و همین به حساسیت بالای مسئله و لاینحل جلوه کردن آن دامن زده است.

در این میان، آن دسته از حاضرین که نقش مشورتی در سپاه دارند و یا به دعوت آقای هاشمی به همین منظور (مشورت) به جلسه فرا خوانده شده‌اند نیز، عموماً و تنها در تأیید و تأکید وجود مشکلات نظر داده‌اند و در عمل لاینحل بودن قضیه را تصدیق کرده‌اند.

پس از سخنان برادر غلامپور، به نظر می‌رسید که ادامه بحث در چارچوب یاد شده مقدور نبوده و مسائل به گونه‌ای نیست که بتوان صرفاً سه راه حل پیشنهادی را بررسی کرده و نتیجه گرفت.

در عمل نیز این چنین شد و طرح دو سؤال از سوی آقای عراقی و به دنبال آن طرح یک سؤال از سوی برادر محمدزاده باعث شد که مجدداً یک سلسله مسائل کلی تر مطرح شود. آقای عراقی ضمن ذکر مطالبی، در باب غافل گیری و هوشیاری دشمن، مهتاب و ... به هوشیاری دشمن در کربلای ۴ اشاره نمود و با فرض هوشیاری دشمن که آن را محتمل خواند، دو سؤال زیر را مطرح ساخت و خاطر نشان کرد که سؤال اول باید بر مبنای اصول نظامی جواب گفته شود اما سؤال دوم فقط به نظر تصمیم گیرنده جنگ بستگی دارد.

آقای عراقی: "سؤال اول) اگر دشمن اینجا هوشیار باشد، که در این صورت فرقی بین مهتاب و غیر مهتاب و حتی روز و شب نباشد، جای این سؤال پیش می‌آید که ما چون می‌خواهیم پیروز هم بشویم آیا با این نیرویی که داریم می‌توانیم بر مبنای اصول نظامی موفقیت داشته باشیم؟ فرض کنید روز هم می‌جنگیم. در این حالت درصد موفقیت چقدر است؟

و اما مطلب دوم که بالاخره تصمیم گیرنده جنگ بایستی تصمیم بگیرد این است که اگر پاسخ سؤال او این باشد که بله ما می‌توانیم موفقیتی به دست بیاوریم منتهی با تلفات بسیار بالا، آن وقت آیا مجوزی داریم برای رسیدن به هدف با فرضاً با ۵۰ هزار تلفات؟ اگر این فرض (وجود هوشیاری دشمن) صحیح باشد و پاسخ این دو سؤال روشن شود، به نظر من می‌شود تصمیم گرفت."

قبل از هر گونه پاسخ و یا اظهار نظری پیرامون سوالات یاد شده، برادر محمدزاده سؤال دیگری را مطرح کرد که پاسخ به آن قید "پیروزی تضمین شده" را زیر سؤال می‌برد

برادر محمدزاده

"حاج آقا با اجازه تان یک جمله هم بگویم. برادرهای نظامی ما اینجا هستند، سؤال این است که (چگونه می‌توان در یک عملیات اول

پیروزی حتمی را فرض گرفت و بعد عمل کرد. من عکس این فرض (هوشیاری دشمن و جنگ در مهتاب و روز و ...) را هم می‌گذارم یعنی از اول شب تاریک است، دشمن هم صد در صد غافل است (در این حالت هم) چه کسی، کدام سردار جنگی توی دنیا پیدا شده که عملیات را منحصر بکند به پیروزی و این پیروزی هم تضمین باشد؟"

آقای هاشمی: (بحث) "تضمین که نیست، بالاخره ما ..."

آقای عراقی: "پیش گویی منظور نیست، بر مبنای اصول."

برادر محمدزاده: "همین الان می‌بینیم که اصول ..."

سرهنک لطفی: "بر مبنای اصول اگر بخواهیم (صحبت کنیم) چهار عامل پیروزی را تضمین می‌کند: ۱- برتری هوایی - ۲- تفوق آتش - ۳- عمده قوای برتر از دشمن - ۴- قبول تلفات، این اصول نظامی است."

آقای عراقی: "پنج، استقامت."

سرهنک لطفی: "آن یکی از فرعیاتش است ولی ۴ عامل حاکم است. ۱- کسی که حمله می‌کند باید برتری هوایی داشته باشد، اگر نداشته باشد نباید حمله کند. ۲- باید برتری آتش داشته باشد، اگر نداشته باشد می‌کوبند او را. ۳- برتری توان رزمی نسبی، یعنی سه بر یک حمله کند، این را اصول می‌گویند. ۴- قبول تلفات. حمله جنگ است."

عملیات بنابر آنچه در جلسه خواه ناخواه مطرح گردید، با شرط پیروزی کاملاً منتفی بود، فقط نقطه امید کم‌رنگی روی مسئله غافل گیری باقی می‌ماند که سرهنک لطفی آن را هم به عنوان امری که بتواند تضمینی داشته باشد منتفی می‌دانست. گذشته از اظهارات سرهنک لطفی در مورد غافل گیری، سخنان برادر شمخانی بکلی این مسئله را منتفی کرد، چیزی که آقای هاشمی نیز آن را تصدیق نمود

برادر شمخانی: "این را همین الان ما حاضریم زیرش را امضاء کنیم. با این وضعیت که توانمان، کلیت ما، دارد، در هیچ نقطه از جبهه، در هیچ زمان، اگر این وضعیت را داشته باشیم، اصلاً نمی‌توانیم غافل گیری را رعایت کنیم. دشمن حتماً کشف می‌کند."

آقای هاشمی: "کاملاً دیگر ما نمی‌توانیم غافل گیری را رعایت کنیم."

در اینجا برادر شمخانی، در زمینه به دست آمده، به توضیح نقش غافل گیری و چگونگی آن در وضع فعلی جنگ و سپاه می‌پردازد و ضمن آن به برخی مسائل که همیشه مبتلا به جنگ و سپاه بوده است نیز می‌پردازد. وی سخنان خویش را چنین ادامه می‌دهد.

"غافل گیری یکی از اصول مهم و لاینفک پیروزی ماست. به طور قطع برای ما روشن است که بدون غافل گیری، توان پیروزی ما به شدت

پایین است. به دلیل تفوق هوایی دشمن، تفوق آتش و تفوق نیرو. دشمن هر جا تمرکز قوا بدهد ما هجوم کننده هستیم و او سه بر یک با ما می‌جنگد. غافل‌گیری انواع و اقسام دارد، غافل‌گیری در زمان، غافل‌گیری در مکان و غافل‌گیری در تاکتیک. ما در تمام جنگ‌هایی که کرده‌ایم فقط در یک جا توانسته‌ایم غافل‌گیری در سه بعد را بر دشمن تحمیل کنیم آن هم در فاو بود. در عملیات‌های دیگر نظیر فتح‌المبین غافل‌گیری در تاکتیک داشتیم. در فاو هم اگر دشمن ۱۵ روز جنگ خودش را ادامه می‌داد، یعنی زمینش برای ادامه جنگ مساعد بود و از نظر سیاسی شرط چهارم، یعنی تلفات بیشتر را می‌پذیرفت، قطعاً ما را از فاو عقب می‌راند.

البته این وضعیت، وضعیت ۷ سال جنگ است. ما اگر سال ۵۹ تصمیم می‌گرفتیم که این وضعیت را دچار نشویم (می‌شد). کما اینکه صدام تصمیم گرفت دچار این وضعیت نشود و امروز به همین دلیل می‌تواند محکم صحبت کند. به این دلیل است که ۷ سال روی جنگش برنامه‌ریزی کرده است. ما عقب ماندگی ۷ ساله را در سال ۶۵ نمی‌توانیم حل کنیم.

البته این تحلیل سیاسی است ولی در رابطه با وضعیت نظامی: ما امروز هم هر جا بخواهیم قدم بگذاریم باید بلدوزر کار بکند. همین الان وقتی بلدوزرمان دارد اینجا کار می‌کند، فاومان مانده است و یعنی قاسم سلیمانی و مرتضی قربانی می‌گویند آقا خط‌شن ندارد من نمی‌توانم به مهندسی بگویم شن ببر چون می‌گویند من کمپرسی ندارم. یعنی ما هرگز نمی‌توانیم همزمان دو زمین را آماده کنیم.

الان زمینی که از دشمن گرفتیم کجاست؟ یکی جزیره است و یکی فاو. چند سال است جزیره را گرفته‌ایم و یک سال و نیم هم فاو را. تا این لحظه ما مسئله جزیره و فاو را نتوانستیم حل بکنیم.

همین منطقه عملیاتی (کربلای ۴) را، گزارش‌هایش هست، همان شبی که عملیات کردیم قبضه‌هایمان توی موضع نبود. همین الان اگر فردا باران باراد هیچ یک از این جاده‌ها قابل استفاده نیست. برادرها عمق دشمن را گفتند، توان مهندسی ما این است.

برای ما غافل‌گیری با این توان و با این استعداد امر محالی است. غافل‌گیری شریطی دارد. می‌شود رعایت کرد البته اگر ما این وضعیت را نمی‌داشتیم."

برادر شمشانی درباره موضوع مورد بحث (حرکت در مهتاب یا...) اضافه می‌کند

"اما این هم به این مفهوم نیست که ما توی دید دشمن برویم هجوم بکنیم. یعنی اگر با دوربین دید در شب ما را ببینند به تعداد دوربین‌هایی که دارد احتمال دیدن ما هست. اما اگر توی ماه روشن برویم طبیعی

است هر چشمی که روی دژ باشد ما را می‌بیند، تمام چشم‌هایی که روی دژ باشد ما را خواهند دید. این بالا و پایین بودن میزان موفقیت است." پس از چند دقیقه مباحث پراکنده برادران پیرامون غافل‌گیری و شکستن خط، برادر شمشانی می‌گوید

"این نتیجه را می‌شود گرفت حاج آقا که اگر فردا شب نتوانیم خط را بشکنیم، ۱۰ شب دیگر قطعاً نمی‌توانیم، یعنی میزان غافل‌گیری فردا شب یقیناً بیشتر از ۱۰ شب آینده است."

آقای هاشمی: "من هم به همین معتقدم." برادر شمشانی: "من زیر این را امضاء می‌کنم که فردا شب احتمال شکستن خط ما بیشتر از ۱۰ شب آینده است ولی فردا شب را هیچ کس، هیچ فرمانده‌ای نمی‌تواند تضمین کند حتماً خط را می‌شکنیم."

آقای هاشمی: "بنده هم آن نکته‌ای را که گفتم همین است که هر روزی که بگذرد وضع شما ضعیف‌تر می‌شود."

مجدداً بحث‌های پراکنده پیرامون غافل‌گیری و شکستن خط و ... در می‌گیرد، بیشتر نظرها نوسیدگی است. مطلب کم‌کم به مسائلی چون سخنرانی صدام و نقش منافقین و احتمال حرکت دشمن در فاو یا حمله به شهرها کشیده می‌شود گویا همه ناخودآگاه از وضعیت حاکم بر جلسه مفری طلب می‌کنند، پس از مدتی آقای هاشمی می‌گوید

"خوب، از بحث بیرون برویم، برویم سراغ..." اما بحث هم کارساز نیست، مطالب تکراری می‌شود و به هنگام نتیجه‌گیری همان بن‌بست سابق. در ادامه مباحث، وقتی برادر غلامپور راجع به مشکلات جنگ در روز مسلح بودن زمین منطقه صحبت می‌کند آقای هاشمی می‌پرسد "بالاخره چی؟ حالا شما نظر روشن بدهید، جمع‌بندی کنید و نظر بدهید."

برادر غلامپور: "من که گفتم خدمتتان، حقیقتش نظری که بخواهیم بدهیم من خدمتتان گفتم، گفتم از یک طرف انصافاً همه رفته‌اند پای کار..."

آقای هاشمی: "دوباره همان حرف‌ها را تکرار نکنید، نظر بدهید." برادر غلامپور: "نظر که، گفتم..."

برادر غلامپور قبلاً آنچه می‌توانست بگوید گفته بود ولی اکنون آقای هاشمی از او می‌خواست که نظر قطعی بدهد، چیزی که وی نه قادر به تصمیم‌گیری قاطع در مورد آن بود و نه آن را در صلاحیت خود می‌دانست. زیرا با توجه به مسیر مباحث نحوه هدایت جلسه توسط آقای هاشمی، مسئله از حد سرنوشت مأموریت یک قرارگاه بالاتر رفته بود و مسائل پیچیده و مهمی را به همراه داشت. این وضعیت، آن هم در

ساعت ۳ بامداد روز (۱۳۶۵/۱۰/۱۸) "بروز اوضاع نامطلوبی را گواهی می‌داد و بایستی به ترتیبی شکل قضیه تغییر می‌یافت. برادر محسن که از ابتدای جلسه نشان داده بود با چگونگی طرح مسائل و سیر جلسه در آن شرایط، چندان موافقتی ندارد، در اینجا وارد گفت‌وگو شد.

برادر محسن: "اصلاً آقای هاشمی، شما نباید نظر بگیرید. برای اینکه الان موقع نظر نیست که، فردا کارمان با اینها مشکل می‌شود چون همین آقای غلامپور، فردا باید برود بجنگد و ایشان الان متزلزل شده است. ما از فردا باید فکری بکنیم و اصلاً نیروها توی منطقه هستند، این بحث می‌بایست یک هفته پیش صورت می‌گرفت و آن موقع بحث و صحبت می‌شد."

آقای هاشمی: "یک هفته پیش هم صحبت شد."

برادر محسن: "نه، هیچ صحبت نشد."

آقای هاشمی: "چطور نشد."

برادر محسن: "نه، این مواضع به این دقتی صحبت نشد، شما فرمودید که ما تصمیم گرفتیم..."

آقای هاشمی: "ما تکلیف کردیم... (برادرها داخل صحبت هم حرف می‌زنند)

برادر محسن: "الان که، تا شب عملیات که نمی‌شود تصمیم را برگرداند. این را باید تا آخر خط بروید."

آقای هاشمی: "این تصمیم را روز قبلش شما گرفته بودید. آمدید در امیدیه و گفتید دستور داده‌ایم که تا ۱۰ روز دیگر بروند در آنجا بجنگند، گرفته بودید این تصمیم را، همه ما گرفته بودیم، خود اینها گرفته بودند، یعنی با اینها مشورت کرده بودید و تصمیم گرفته بودید." برادر محسن: "حالا این بحث را نداریم که تصمیم چه بوده، حالا... تا آنجا گفته بودیم که در اینجا (شلمچه) و هور و غرب سه قرارگاه فعال شدند (مکت، برادر محسن از پرداختن به این بحث که منطقه شلمچه را چگونه پیشنهاد کرده است منصرف می‌شود) حالا کاری به اون نداریم آنچه مسلم است اینکه تصمیم گرفته شده است و اینها پای کار رفته‌اند. اگر (همین حالا) اینجا نخواهیم عمل کنیم هیچ وقت نباید عمل کنیم، یعنی این مشکلات هست، یعنی یک طور شده که الان..."

آقای هاشمی: "آخر یک وقت فرمانده لشکرها حاضر نیستند و یک وقت ایشان فرمانده قرارگاه است و اصلاً قبول ندارد این را."

برادر محسن: "خوب، اینها ابهاماتی است که هست، خوب مانده دیگر، قبلش باید حل می‌شد. حالا که حل نشده، الان همه پای کارند، الان هیچ تصمیمی ما نمی‌توانیم بگیریم، ما چه بگوییم به اینها، بگوییم نیروها بیایند عقب؟!"

برادر محسن در حالی که روی عمل کردن نظر قاطع دارد و کار را تمام شده می‌داند اما مشکلات و عوارض احتمالی را تحویلاً متوجه آقای هاشمی می‌کند و آن را ناشی از عملکرد وی می‌خواند، آقای هاشمی نیز این را قبول نمی‌کند و می‌گوید که تصمیم‌گیری اعلام شده از سوی او، مبتنی بر نظرات و پیشنهادات و گزارشات برادر محسن و دیگر برادران سپاه بوده است. آقای هاشمی برای اثبات این مدعا برادر رحیم صفوی را به شهادت می‌خواند.

"آقای صفوی! آن شب وقتی شما به امیدیه آمدید، وقتی می‌خواستید بروید، یادتان است؟ من در دستشویی سؤال کردم که شما ایمان دارید به این، گفتید ایمان دارم."

برادر رحیم صفوی: "بله ایمان داریم که این بهترین منطقه است، بله همه قبول دارند این منطقه خوبست ولی باید شرایطش را فراهم کرد برای جنگیدن، باید شرایط جنگیدن در این منطقه فراهم بشود."

آقای هاشمی: "چیه شرایطش؟"

برادر رحیم: "یکی اینکه نیروها توجیه بشوند، زمان داشته باشند، یعنی کار عجولانه اینجا، جنگ سختی است اینجا حاج آقا، اگر (یک کار عجولانه اینجا بکنیم برگردیم. این را باید با دقت و قوت و سرعت و..."

پس از چند دقیقه گفت‌وگو پراکنده برادر رحیم اظهار نگرانی می‌کند که چند ساعتی به روشن شدن هوا نمانده و زودتر باید تصمیم گرفت که در صورت لزوم منطقه سبک (تخلیه) شود و گر نه فردا با این همه نیروی بی‌سنگر و موضع در منطقه، احتمال تلفات سنگین وجود دارد. اما با وضع موجود رسیدن فوری به تصمیم‌گیری چیزی دور از ذهن می‌نماید. در اینجا برادر عزیز جعفری پیشنهاد مشخصی به نحو زیر ارائه می‌دهد

"ما نمی‌دانیم دشمن در اینجا غافل گیر است یا نه، کسی که نمی‌تواند بگوید دشمن در اینجا صد در صد هشیار است. درسته؟ ولی این را می‌توان امتحان کرد حتی تا نیم ساعت قبل از عملیات. یعنی تصمیم گرفتیم نیروها بروند پای کار ولی به یک شرط که آن موقع این شهادت را داشته باشیم که وقتی یک ساعت مانده به عملیات دیدیم نیروها دارند رها می‌شوند و در وسط راه مثل آن دفعه (کربلا ۴) منور زد، تیر زد و فهمیدیم دشمن هشیار است، یا از غروب متوجه شدیم که دشمن یک آتش غیر عادی دارد، دو تا بمباران کرده است و خلاصه فهمیدیم عملیات لو رفته، آن موقع بگوییم نه. یعنی نگوییم که دیگر چون حالا رقتیم پای کار انشاءالله دروغ است. با این شرط می‌شود و حتی این گونه تصمیم گرفت."

برادر محسن: "حالا که هیچ تصمیمی نمی‌توان گرفت."

برادر محمدزاده: "آن وقت باید درمهاباد برویم دیگر، چون وقت کم می آوریم."

برادر عزیز: "البته آن دو حالتش هست (عمل در مهاباد یا پس از تاریکی) باید بررسی شود."

برادر غلامپور: "این مشکل را حل نمی کند، فرض کنید فردا شب خط را هم شکستیم ولی با این مشکل زمان که با آن مواجهیم یعنی سه نیمه شب، چهار صبح بز نیم به خط و نتوانیم هدف هامان را کامل بگیریم و برویم توی زمین دشمن و بعد بخواهیم برگردیم این که خیلی بدتر است."

پیشنهاد برادر عزیز در عین اینکه حاوی نکته راه گشایی بود اما نتوانست همه مسئله را حل کند و بحث به پراکندگی کشیده شد. آقای هاشمی مجدداً از برادر رحیم نظر خواست، وی گفت که چند روز اجازه تعویق داده شود و بعد هم عمل بشود، برادر عزیز تأکید کرد که اگر نیروها را برگردانیم عملیات لو می رود و ... مشکل باقیمانده بود برادر رحیم اشاره کرد که آقای هاشمی به عنوان فرمانده جنگ باید هر نتیجه ای به بار آمد را تقبل کند، برادر محسن ادامه داد که این بحثی ندارد و برادر شمخانی این مطلب را که از گره های اساسی کار بود به نحوی بر پیگیری و تأکید کرد.

برادر شمخانی: "فردا شب مناسب ترین شب برای عملیات است، اما همین طور که برای هیچ شبی، هیچ کس هیچ نوع تضمین برای پیروزی نمی دهد، فردا شب هم نمی دهد."

در میان نظرهای پراکنده ای که هم زمان ابراز می شود، برادر شمخانی در ادامه زبان تأخیر را به صورت جدی مطرح می کند

"مهم این است که شما اگر ۱۰ روز دیگر بخواهید وقت صرف کنید و باز هم بخواهید اینجا عمل کنید نه تنها خط اول و دوم و سوم دشمن منضبط خواهد بود، بلکه آتش توپخانه، بمب های شیمیایی و همه را عراق می آورد در خط."

برادر عزیز جعفری: "مگر آیه قرآن است که ما تا ۱۰ روز دیگر حتماً و در هر شرایطی باید عمل کنیم."

برادر شمخانی: "اون یک بحث دیگر است."

برادر محسن: "تا کی پس؟ یک ماه دیگر؟ دو ماه دیگر؟ سه ماه دیگر؟"

جلسه بار دیگر متوقف شده است و برادران اظهاراتی مبنی بر این می کنند که اگر دستور است و حل مسائل برادران لازم نیست، این را آقای هاشمی باید بگویند و برادران هم ولو برای عاشورا درست کردن با کمال میل و با جدیت پای کار خواهند رفت. آن گونه که سیر مباحث پیش رفته است معلوم شده که اگر قرار است عملیاتی باشد زمان آن

همان زمان قبلی (فردا شب) است اما نه تنها تضمین مورد نظر آقای هاشمی پذیرفته نشده است. بلکه مسئولیت نتایج غیر قابل پیش بینی کار نیز تماماً متوجه وی گردید است. از این رو لازم می بیند که نحوه تصمیم گیری و نقش برادران در این تصمیم را توضیح بیشتری بدهد و عملاً نقش برادران در این تصمیم گیری و نتیجتاً مسئولیت مشترک آن را یادآور شود. طرح چنین مسائلی با وجود فرصت بسیار کم و شرایط حساس نشان دهنده درجه اهمیت و موضوع مورد نظر بازگو کننده میزان نیاز به قبولاندن این مطلب است.

علاوه بر این، آقای هاشمی که قبلاً با قاطعیت انجام عملیات را تکلیف کرده بود اکنون خود دچار تردید شده است و این را نیز الزم می داند حل کند تا از بروز سؤالات احتمالی در این زمینه، جلوگیری شود.

آقای هاشمی: "اگر من نظامی باشم با مجموعه اطلاعات خودم این تصمیم را روشن تر می گیرم. (الان) تصمیم گیری من یک مقدارش متکی است به نظراتی که از شماها می فهمم. می توانم همین طوری بگویم که بزید و بروید. این کار را نمی توانم بکنم. (علت) آنکه آن شب تصمیم گرفتم مقدماتی داشت. مقدماتش هم این بود که بعد از عملیات کربلای ۴، آقایان فرماندهان آمدند پیش ما و گفتند که ما تصمیم گرفتیم که در ظرف یک هفته و یا ۱۰ روز در شلمچه بجنگیم، (برای) ما هم این منطقه خوبی بود. از بعضی از آقایان هم پرسیدیم، بحث هم کردند، ارتشی ها هم بودند، همه گفتند خوبست. همانجا من علیرغم اینکه خود آقایان پیشنهاد کرده بودید گفتیم که این، دستور تلقی بشود که دیگر بعضی ها، (چون) گفته شد که ممکن است بعضی ها مخالف باشند) که دیگر با قاطعیت بروید و وقت تلف نکنید. بعد هم هر چی که به من اطلاع داده شد (نشان می داد) واحدها (منظور یگان هاست) دیگر حرفی ندارند.

آن شب (۱۳۶۵/۱۰/۱۰) که آمدیم بحث کردیم، از واحدها که پرسیدیم نقطه نظر مناسبی ندادند. ضمن اینکه اینجا نظر روشنی ندادند هیچ جای دیگر هم ندادند. یعنی یک وقت افرادی هستند که می گویند ما اینجا را قبول نداریم یک جای دیگر می رویم می جنگیم (ما اینها) هیچ جا را هم نمی گفتند، هیچ کس هم هیچ چی نمی گفت. (در مورد) هور هم به نحوی توضیح داده شد که ما منصرف شدیم. به آن گونه ای که می گفتند که اینجا اگر شد، یک ماه و نیم دیگر شد، اگر دیدیم شد کمی جلوتر می آییم، یک جای پایی آنجا می گیریم، اگر دشمن غافل گیر شد، چه شد، چه شد، چند تا "اگر" داشت. من هم از طرز صحبت دیدیم که آن هم نمی شود. خوب این (شد) واقعاً راه را بست. تنها جایی که بعضی ها با شرط قبول کردند (همین جا بود) بعضی ها گفتند اگر منطقه زید اضافه شود، بعضی ها گفتند اگر این

پایین باشد، بعضی‌ها با... اینجا، با یک اگرهایی، تنها جایی بود که واحدها (منظور یگان‌هاست) قبول کردند. خوب آن شب به اینجا رسید که دیدیم باید با قاطعیت بگوییم. بعدش هم مخصوصاً آقای رضایی صبح که آمدند با آقای شمعانی، آقای رضایی گفتند که بعد از جلسه ما، شب آقایان جمع شدند و کار تقسیم شد و رفتند دنبال کار، باز در این فاصله می‌فهمیم که خوب، سر زمان بود دیگر، ما یکی از عناصر مهم مان زمان بود که تأخیر الان برای ما خسارت نظامی دارد. همین طوری که دارید می‌بینید روز به روز دارد کشف می‌شود.

الان مسئولین و کسانی که می‌خواهند بجنگند و بچه‌های مردم را ببرند، قبول ندارند این را، یعنی بعد از یک هفته هم که کار کردند قبول ندارند. چه جوری می‌شود تصمیم گرفت؟ (مکث) آقای صفوی صریح می‌گوید که، خوب ایشان از کسانی است که تصمیم گیریش مهم است، در این قضیه می‌گوید که این جوری نه.

اینکه برادران که در تنگناها و بحران ناشی از عدم الفتح کربلا، این منطقه را در کنار دو منطقه دیگر پیشنهاد کرده بودند، اکنون به صورت عاملی درآمده بود که بر مبنای آن آقای هاشمی آنان را هم در تصمیم‌گیری و تعیین تکلیف گذشته و هم در بروز تردیدهای امروز شریک دانسته و حتی آنان را عامل اصلی ایجاد وضعیت کنونی می‌دانند.

قبل از آنکه انعکاسی از سخنان فوق در جلسه ظاهر گردد و یا پیرامون آن مطلبی گفته شود، برادر سنجقی به طرح مسئله‌ای پرداخت که در خلال آن مختصر اشاره‌ای به سخنان یاد شده داشت ولی بر اساس آن پیشنهاد مشخصی را مطرح کرد که می‌توانست شکل دیگری به جلسه بدهد.

ایشان گفت: "در آن جلسه‌ای که در گلف تشکیل شد این طوری نبود که برادران، فرماندهان لشکرها نظر خاصی در رابطه با منطقه عملیاتی نداشته باشند. همه در این زمینه صاحب تجربه و به منطقه آشنا بودند. اما مسئله‌ای که شما فرمودید به عنوان یک تکلیف (مخصوصاً یکی از برادران سؤال کردند که این تکلیف است و حضرت عالی فرمودید این تکلیف است بروید وارد کار شوید) از آن موقع یک دفعه ورق برگشت.

همه با یک نیت خالص ان شاء الله و در اصل با یک قوت قلبی رفتند و مشغول کار شدند، همان شب در جلسه‌ای که بعد از آن جلسه تشکیل شد متعهد شدند که امکاناتشان را یک کاسه بکنند. این برادران رفتند پای کار و الحق و الانصاف هم یک زحمت خیلی خیلی معجزه‌آسایی کشیدند.

الان به یک نقطه‌ای رسیده‌ایم که اگر بخواهیم به یک جمع‌بندی

مشخصی در خلال این مشورت‌ها برسیم قطعاً نمی‌رسیم. چون میزان پراکندگی نظرات خیلی زیاد است. البته شاید بشود گفت که ما در هیچ عملیاتی نتوانیم به نقطه نظر واحدی برسیم. در خود عملیات فاو موفق‌ترین عملیات ما بود، می‌بینیم که اختلاف نظرها خیلی زیاد بود، بیش از این بود.

برادر محسن: "در کجا؟"

برادر سنجقی: "در فاو"

برادر محسن: "در فاو خوب از اول تا آخر یک نفر تصمیم می‌گرفت، اون فرق داشت. الان یک مقدار کار قاطعی شده، ما در آنجا وقتی می‌دیدیم رده‌های پایین‌تر دارند مانع کار ما می‌شوند آنها را کنار می‌زدیم. تصمیم را یکی بیشتر نمی‌گرفت. الان یک مقدار قاطعی شده و گر نه الان هم..."

انتقاد تاریخی برادر محسن از نحوه عمل آقای هاشمی می‌توانست مجدداً باب بحث‌هایی را که به کل حرکت جنگ و سپاه مربوط می‌شود، باز کند و بار دیگر تصمیم‌گیری راجع به عملیات را به تعویق اندازد، اما برادر سنجقی در همین جا به سخنان خویش ادامه داده و پیشنهاد مورد نظر را مطرح ساخت و گفت: "الان می‌خواهم به همین نقطه برسم که: الان برادران نظرشان را داده‌اند، حضرت عالی (خطاب به آقای هاشمی) اگر خواستید نظر برادرها را بگیرید، نظرشان را داده‌اند و بیش از این که گفته‌اند دیگر چیزی ندارند. هر کس هر چه داشت الحق و الانصاف رو کرد. حضرت عالی یک جلسه‌ای با آقا محسن بگذارید، به یک تدبیر برسید و تدبیرتان را ابلاغ بفرمایید که برادران بروند پای کار، دیگر کسی چیزی برای گفتن ندارد هر کس چیزی برای گفتن داشت و ته دلش بود دیگر گفته است."

مکث کوتاه جلسه نشان می‌داد که آقای هاشمی این پیشنهاد را نپذیرفته است و به دنبال آن جلسه به گفت‌وگوهای پراکنده ما بین برادران ادامه می‌یابد.

معلوم بود که آقای هاشمی هنوز به نظر مشخصی نرسیده است و در خلال همین گفت‌وگوهای پراکنده نیز با برخی سؤالات درصدد یافتن راهی بود، اما مطالب همچنان تکراری می‌شد و مدام نظرات و احتمالات با ما و اگرهایی بیان می‌گردید که فقط وجود بن‌بست را تأیید می‌کرد. از جمله برادر ایزدی پس از ذکر مطالبی در مورد حفاظت منطقه و برخی کلیات گفت که همه مسائل صحبت شده و بالاخره باید تصمیم گرفت ولی وی همچنین پیشنهاد کرد که می‌توان ابری بودن هوا را به عنوان شرط شروع عملیات فردا شب در نظر گرفت (وی به صحبت برادر محسن که گفته بود به پیش‌بینی هواشناسی احتمالاً هوا نیمه ابری است اشاره کرد.) به طور کلی وضعیت جلسه به اینجا رسیده بود

که عموماً هر برادری وقتی نظری می‌داد سؤالات آن توسط خود او با دیگران به سرعت بازگو شده و منتفی می‌گردید. این موضوع در مورد خود آقای هاشمی نیز صادق بود و نشان می‌داد که در تردید به سر می‌برند. آقای هاشمی پس از پیشنهاد و تذکر برادر ایزدی مبنی بر لزوم تصمیم‌گیری گفت:

"من تردیدی که به طور جدی تردید دارم به همین جا رسیده که یک مهلت ۱۰ روزه بدهیم که یک قدری وضع مهندسی شما بهتر شود و یک قدری هم زمان شب را بیشتر داشته باشیم." آقای هاشمی بلافاصله افزود: "با این شبهاتی که مطرح می‌کنید، مخصوصاً حرف آقای سعیدی مهم‌ترینش است الان نیروهای شمالی داند نقطه عمل را (برادر ایزدی گفته بود تا رده دسته همه توجیه شده‌اند) در این نیرویی که شما آورده‌اید سربازهای عادی هم هستند، منحصر به بسیجی‌ها که نیست."

برادران برخی استقبال کردند اما اشکالات مربوطه را نمی‌توانستند پاسخ‌گو باشند و برخی نیز اشکالات را با وجود تکراری بودن یادآور می‌شدند.

برادر عزیز: "اینها را برگردانید می‌شود به آنها گفت به هم خورده، تمام شده."

برادر محمدزاده: "این را به عنوان فریب تلقی می‌کنند و تمام شده."

برادر عزیز: "برشان گردانید و بگویید که جای دیگر است."

برادر غلامپور: "فقط که عامل نیرو نیست که، آنها (دشمن) عکس‌هوایی می‌گیرند، نیاز نیست کسی به آنها بگوید."

برادر عزیز: "کافی است یک روز هوا صاف باشد یک نفر از بالای پتروشیمی منطقه را نگاه کند."

برادر غلامپور: "حاج آقا، پریشب اینجا دژ بوده، فردا صبح که دشمن چشمش را باز کند جاده شده این تا خط کمین مان امشب جاده می‌شود، یعنی نصفش را بریده‌اند، فردا دشمن نگاه می‌کند می‌بیند، اینجا که دژ بوده جاده شده!"

آقای هاشمی: "به نظر می‌رسد که تا ۱۰ روز دیگر همه چیز لو می‌رود اینجا."

برادر محسن: "این که مسلم است."

برادر نجات: "توپ‌ها توی موضع رفته‌اند، اکثر خشایارها که رفته منطقه د رکنار جاده‌هاست. اگر فردا هوا خوب باشد عکس‌هوایی همه آنها را مشخص می‌کند."

برادر نجات: "اصلاً صبح از این جاده حرکت کردیم، بعد از ظهر موقع برگشتن جاده را شناختیم، از بس موضع زده بودند، از بس سنگر درست کرده بودند، مثل اینکه همان جاده نیست."

اشکالات فراوان است و ذکر آنها می‌تواند گفت‌وگوی بی‌پایانی باشد و در نهایت هم به تصمیم مشخصی منجر نشود. آقای هاشمی گفت‌وگوها را قطع می‌کنند و می‌گویند: "خیلی خوب، حالا شما چه می‌گویید آقای صفوی؟"

برادر رحیم: "دیگر شما با آقا محسن می‌توانید تصمیم بگیرید."

اینجا دیگر اصلاً جای نظر نیست. ما حرف‌ها مان را زده‌ایم."

آقای هاشمی: "تصمیم را آدم ممکن است برسد بگیرد. حالا که این بحث‌ها را کردیم ممکن است به یک نقطه برسیم تصمیم بگیریم. ولی خودتان بگویید که به چی می‌رسید الان. شما که صاحب‌نظر هستید به چی می‌رسید؟"

با این چیزی که پیش می‌آید به احتمال قوی ۱۰ روز دیگر کاملاً منتفی است عملیات شلمچه. این فرض را چه جور؟ اگر این طور شد چکار می‌کنید؟"

برادر رحیم: "شاید هم منتفی نشود."

آقای هاشمی: "به احتمال قوی منتفی است. دشمن در این ۱۰ روز، این سربازهایی که برمی‌گردند"

برادر رحیم: "چنانچه تصمیم این‌گونه شود تمامی مواضع و توپخانه‌ها باید از آنجا آورده شود کنار، اطراف کارون و ... تمامی کارهایی که متناسب این عقب‌افتادن زمان است باید انجام شود، نه اینکه توپ‌ها را ۱۰ روز بگذاریم توی موضع، همه باید بروند عقب جایی که قابل عکس‌برداری نباشد."

مقداری راجع به عملی بودن این تدابیر بحث می‌شود. برخی برادران با این تدابیر نیز هوشیاری دشمن را محتمل می‌دانند اما برادر عزیز جعفری تدابیر یاد شده را عملی می‌داند و آشکارا به عملی شدن این نظر اشتیاق نشان می‌دهد و خود در این رابطه طرح‌ها می‌دهد. اما آقای هاشمی یک نکته جدیدی را مطرح می‌کند.

آقای هاشمی: "یک بحث دیگر هم پیش می‌آید (و آن اینکه) این نیرویی که این کار را بر سرش آوردیم، ۱۰ روز دیگر دوباره بخواهیم بیاوریم آنها را در اینجا بجنگیم، دیگر چه اعتمادی به فرمانده‌اش دارد؟ فرمانده‌ای که آنها را در کمپرسی ریخته و رویشان پلاستیک کشیده و آنها را آورده است ما که دیدیم خیال کردیم گونی است."

برادر محسن: "اصلاً امشب جز، عملیات محسوب می‌شود و چنانچه بگوییم عمل نشده، خود یک شکست است از قبل نمی‌بایستی می‌شد ولی حالا که شده یک وضع خاص و اضطراری است."

آقای هاشمی: (با تأمل و تأمل) "مجموعه بیشتر به این طرف می‌چربد."

برادر عزیز جعفری: "حاج آقا آدم یاد والفجر مقدماتی می‌افتد. من

دقیقاً یادام است که تصمیم والفجر مقدماتی هم چنین حالتی بود. نیروها پای کار بودند و ... دقیقاً همچنین حالتی بود و عمل شد.

این در واقع جمع بندی نهایی و پیش بینی برادر عزیز از نتیجه عملیات بود که لحظاتی حالت خاصی را به جلسه حکم فرما کرد، عباراتی نظیر "شما یاد والفجر ۸ بیافتید"، "از برادر عزیز بعید است که در چنین شبی همه اش آیه یأس بخواند"، "برادر عزیز وقتی تصمیم گرفته شد از همه محکم تر است از حضار شنیده می شد و برادر عزیز گفت که اینها نباید آیه یأس تلقی شود و او وظیفه خود می داند که بگوید. به دنبال آن لحظاتی سکوت ناخوشایندی همراه با کلماتی نظیر "لا اله الا الله" برقرار شد. در این وضعیت آقای هاشمی مطلبی را عنوان کرد که ناگهان روال آرام جلسه را بر هم زد و موجب برخورد برادران با مسئله مطرح شده گردید و بحث مجدداً از چارچوب تصمیم گیری برای عملیات خارج شد.

آقای هاشمی: "آنچه که مهم است این است که، حالا این عملیات ۱۰ روز، ۵ روز تأخیر بیافتد. یا نیافتد مسئله ای نیست، آنچه که آدم می فهمد این است که مجموعه فرماندهان سپاه که حالا مسئول جنگ هستند، دیگر در شرایط آینده قدرت تصمیم گیری برای عملیات نخواهند داشت."

برادر شمعانی: "چرا حاج آقا؟"

آقای هاشمی: "برای اینکه هیچ عملیاتی در آینده بدون این محدودیت نخواهد بود."

برادر محمدزاده: "نه بحث این منطقه هستش که همین الان اگر ما تاریکی را داشتیم این حرف ها را نداشتیم؟"

آقای هاشمی: "بله، آقایان می دانند دیگر، در والفجر ۸ مگر همین بحث ها را نداشتیم."

برادر محمدزاده: "ما یک حداقل، ما که گفتیم، من آن دفعه خدمتتان عرض کردم... ولی کلاً سپاه معتقد هست که بجنگد. یک، دو سال، روشن ترش این است که ما، اعتقاد سپاه را دارم عرض می کنم، من بینی و بین الله حرف بچه های سپاه را فکر می کنم دارم می گویم. امام گفته اند که این جنگ ممکن است ۲۰ سال هم طول بکشد. سپاه هم واقعاً می خواهد ۲۰ سال بجنگد، بحث این را هم ندارد که حتماً یک پیروزی در این لحظه به دست بیاورد. و عرض کنم که فردا این یک پیروزی سیاسی باشد و مسئله جنگ تمام بشود. سپاه می خواهد ۲۰ سال بجنگد. ولو آنکه نهایت این ۲۰ سال جنگ هم کربلا باشد. تازه روش امام حسین است. نه خون ما از امام حسین رنگین تر است و نه پدر و مادر و خواهر ما از حضرت زینب بالاترند."

آقای هاشمی: "شما فکر می کنید امام می خواهند ما همین طوری

آقای هاشمی: باید به گونه ای بجنگیم که پیروز شویم. ما اگر فکر کنیم که اینجا نمی توانیم پیروز شویم این معنایش این است که ما بیخود به امام می گوئیم ما اینجا می خواهیم بجنگیم، یعنی امام را در حقیقت فریب می دهیم. چون الان مهم ترین کسی که اصرار دارد بر جنگ، بیش از همه ماها، شخص امام هستند. امام هم متکی هستند به حرف هایی که ما می زنیم دیگر، که ما می توانیم بجنگیم و دشمن چگونه است و ..."

بجنگیم؟ همین طوری...؟"

برادر محمدزاده: "ما این طوری فهمیدیم. امام یک ماه و نیم پیش فرماندهان سپاه رفتند پیششون، نوارش هم هست، ایشون عین حملاتشون را من خدمتتان عرض می کنم، در عملیات کربلای ۴ هم برادرها (این سخن امام را به صورت پلاکارد روی سردر اطاق فرماندهی عملیات) درشت زده بودند "شما ان شاء الله ... می روید کربلا، من هم می آیم آنجا با هم نماز می خوانیم" این برای ما خط مشی است حاج آقا.

آقای هاشمی: "به شرط اینکه بجنگید."

برادر محمدزاده: "می جنگیم، جنگ ما کربلا هم تویش دارد."

آقای هاشمی: "آقای محمدزاده شما چه حرفی دارید (می زنید). شما در امسال، از اول سال تا به حال، پشت سر هم نیروهای مردم آمده اند برگشته اند، این جور امام، آن روز که آمدید پیش امام، امام نگفتند ولو ایذائی بجنگید؟"

برادر محمدزاده: "خوب ما آمدیم یک عملیات بزرگ برای پیروزی سیاسی در نظر گرفتیم که این طور شد."

آقای هاشمی: "نگفتند مگر؟"

برادر شمعانی: "امام فرمودند، بله."

آقای هاشمی: "ولی شما اصلاً تعطیل کردید، شما اصلاً چند ماه است که تعطیل کردید."

برادر شمعانی: "ما عملیات ایذایی که کردیم ..."

آقای هاشمی: "جنگ فقط از طرف عراق است. یعنی الان مدت هاست که هر روز یک کارخانه مان، یک تلمبه خانه مان، یک

چیزمان را عراق دارد می‌زند. هر روز دارد یک شهرمان را می‌زند خراب می‌کند. از طرف ما که جنگی نیست، چه جنگیه، غیر از اینکه ما هر روز مردم‌مان را قطار می‌کنیم و می‌آوریم اینجا، بعد سه ماه می‌ماند، بعد هم برمی‌گردند می‌روند. یا باید بروید و (مکت...) حرف امام که این نیست که، امام چند روز قبل از این با اوقات تلخی با من یک حرفی زدند سر این تأخیرها."

برادر محمدزاده: "ما عملیات ایذایی نمی‌توانیم بکنیم؟ ما عملیات محدود نمی‌توانیم بکنیم؟ واقعاً می‌توانیم بکنیم حاج آقا، واقعاً می‌توانیم."

آقای هاشمی: "پس چرا نکردید؟"

برادر محمدزاده: "به خاطر اینکه رفتیم سراغ عملیات بزرگ‌تر." آقای هاشمی: "خب عملیات بزرگ‌تر هم این طور ... (اشاره به عملیات کربلا۴)"

برادر محمدزاده: "به هر حال حاج آقا من که گفتم که واقعاً، کی فکر می‌کرد که عملیات کربلا۴ این طوری بشود."

آقای هاشمی: "حالا ..."

برادر محمدزاده: "شما خودتان، وقتی می‌آمدیم خدمت‌تان، واقعاً به نظر من که این طوری می‌رسید که شما حتی مرحله را بالاترش می‌گرفتید، یعنی واقعاً تردیدی در مسئله عملیات نبود."

آقای هاشمی: "نه من نداشتم، تردیدی نداشتم."

برادر محمدزاده: "خب، به هر حال وقتی شما فرمانده ما بودید و تردیدی نداشتمید ما هم اگر عمل نمی‌کردیم آدم بدی بودیم."

آقای هاشمی: "من حرفی توی آن ندارم، من می‌گویم در این جنگ الان اگر ما نتوانیم اینجا تصمیم را درست در بیاوریم، خب داریم پیش‌بینی می‌کنیم دیگه، که ۱۰ روز دیگر هم بیابیم بنشینیم همین جا و بگویند که خوب دشمن متوجه شده. واقعاً هم احتمالش خیلی قوی است که برگردیم بگوئیم دشمن بیدار شده، کجا می‌بریم نیروهامان را، کجا می‌جنگیم؟"

برادر محمدزاده: "چرا، مأموریت بدهید، من فکر می‌کنم همه بچه‌ها آمادگی دارند که از حداقل عملیات ایذایی تا عملیات محدود انجام بدهند."

آقای هاشمی: "خوب اون یک رویه دیگری است. یعنی اگر این جوری نمی‌خواهیم بجنگیم، یعنی واقعاً نمی‌توانیم، همان حالا ..."

برادر محمدزاده: "نه، هر وقت هم جایی مثل فاو پیدا کردیم باز می‌رویم عمل ..."

آقای هاشمی: "... همین حالا لشکرها را تقسیم کنیم بگوئیم بروید از بالا تا پایین بروید هر کدام یک محلی برای خودتان پیدا کنید."

آقای هاشمی خطاب به آقای رضایی گفت: "خوب آقای رضایی بیاید یک تصمیم بگیریم دیگر. مثل اینکه آقایون که به جایی ..."

برادر محسن (با خنده): "این جمع فایده نکرد. با هم بریم ان شاء الله خدا کمک می‌کند یک چیزی ..."

آقای هاشمی (زیر لب): "بعله"

در اینجا برادر شمشانی نکته‌ای را که در مورد انجام عملیات کوچک (ایذایی و محدود) مبهم مانده لازم می‌داند یادآوری کند. از نظری اهمیت مطلب آن قدر است که حاضر شد باز هم نتیجه‌گیری را به تأخیر بیندازد، البته این بار قطع بحث طولانی نشد.

برادر شمشانی: "حاج آقا، چون در جلسه پیش هم شما فرمودید، ما عملیات‌های ... ما در طول امسال عین حکم حضرت امام را اجرا کردیم."

آقای هاشمی: "یک مدتی راست می‌گویید. یعنی الامیه، کربلا ..."

برادر شمشانی: "کربلا۱ و ۲ و ۳، فتح ۱ و ۲ و ۳ و کربلا۵ و ۶ و سد دربندیخان و ... را داشتیم."

آقای هاشمی: "آخرش هم به خدمت امام همین اخیراً گفتم، گفتم که ما برای عملیات وسیع برنامه‌ریزی می‌کردیم."

برادر شمشانی: "علت هم دارد. اصلاً تناقض دارد عملیات سرنوشت‌ساز و عملیات ایذایی. ما همین الان که شب عملیات‌مان است، مهمات خمپاره ۱۲۰ ما به اندازه یک آتش شکستن خط نیست اگر عملیات (کوچک) می‌کردیم همین اندازه امکاناتی هم که داریم، آن را هم نداشتم."

آقای هاشمی: "درست است، ما هم می‌خواستیم عملیات وسیع بکنیم، ناچار بودیم. اگر آن عملیات‌ها را کرده بودیم، همین را هم نداشتم. به همین دلیل هم ما پذیرفتیم که مدتی متوقف بشود."

علیرغم آنکه قرار شده بود آقای هاشمی با برادر محسن به تصمیم‌گیری بنشینند، در همین جا و در ادامه سخنان قبلی با ایشان تصمیم‌نهایی را به نحو زیر اعلام می‌کنند.

"خیلی خوب، تصمیم بگیریم که به حول و قوه الهی آقایان بروند پای کار، مشروط به همان حرفی که آقای جعفری می‌گویند، یعنی اگر تا فردا شب روشن شد که دشمن هوشیار است نسبت به عملیات، قبول بکنیم که برگردیم."

باز هم گفت و گوهای درمی‌گیرد و چندتن از برادران به طور پراکنده مسائلی چون ساعت عملیات، غافل‌گیری دشمن و ... را مطرح می‌کنند اما برادر محسن قبل از آنکه این وضعیت چندان طول بکشد می‌گوید: "... با این وضع روحیات اینها به هم می‌خورد، اینها بروند

دنبال کارشان، ما باهم بنشینیم و ...

آقای هاشمی: "اینها نشسته اند که ما تصمیم بگیریم بروند دیگر، بعد که ..."

برادر محسن: "آخر شما، با شرط که نمی شود فرماندهی کرد. شما می گوید اگر این طور شد، اگر آن طور شد، یک بلبسوئی می شود شب حمله. فردا لشکر می گوید آقا! آقای هاشمی گفت اگر بشود، اگر نشود. پس این سیستم ما به هم می ریزد که، ما نمی توانیم این طوری کار بکنیم شما مشورت هایتان را کرده اید، باید بنشینیم با همدیگر بحث کنیم. کار به اینجا رسیده، باید به یک طریقی آن را از این گردونه خارجش کنیم دیگر."

آقای هاشمی: "اگر روشن شود که دشمن می داند، باز بگوییم بروند جلو؟"

ظاهراً آقای هاشمی ترجیح می دهد که در حضور همین جمع تصمیم نهایی گرفته شود و باز هم گفت وگوها می رود که شروع بشود اما در اینجا آقای عراقی نظر برادر محسن و پیشنهاد قبلی برادر سنجقی و برادر رحیم را بار دیگر به این نحو مطرح می کند.

"در این مدت بحث دسته جمعی شده، نیم ساعت هم اگر صلاح می دانید مذاکره دو نفره بفرمایید و برادران در این نیم ساعت نماز امام زمان را می خوانند (برادر رحیم با خنده. نماز جعفر طیار کنایه از احتمال طولانی شدن جلسه آقای هاشمی و برادر محسن) و نیم ساعت دیگر می آیند و جواب را می گیرند."

ساعت نزدیک چهار بامداد است، حاضرین همه همین را ترجیح می دهند و با صلوات جلسه تمام می شود.

اعلام تصمیم فرماندهی

پس از مشورت و بحث دو نفره آقایان هاشمی و محسن رضایی، جلسه مجدداً تشکیل شد و تصمیم اتخاذ شده به نحو زیر توسط آقای هاشمی اعلام و ابلاغ گردید: "ما آقایان اینجا مشورت کردیم، با توجه به همه اظهاراتی که شده نظرمان چرید که ان شاء الله فردا شب انجام شود و فرماندهی، آقای رضایی که حضور دارند اینجا، تا لحظات آخر مسائل را زیر نظر دارند. اگر وضع فوق العاده ای پیش نیامد، همین طور که دستور داده شد عملیات انجام می شود. اگر ایشان تشخیص داد که خواست متوقف کند، ایشان این حق را دارند که متوقف کنند ولی فقط ایشان این حق را دارند، یعنی فرماندهان دیگر این حق را ندارند. ضمناً آقایون هم در محورهایی که پیش می روند حتماً آقای رضایی را در جریان بگذارند که یک وقتی مثلاً عقب گردی، چیزی، بدون هماهنگی با ایشان پیش نیاید. مسئولین محورها اینجا الان هستند، آخرین وضعیت را دائماً به ایشان بگویید."

من هم باید جایی مستقر باشم که اطلاعات هم به من برسد، آقایان اطلاعات را دقیق و صریح بدهید به مقر ایشان (برادر محسن) و ایشان به من برسانند. ان شاء الله با توکل بر خداوند و این مقدار که عقل مان می رسد مشورت کردیم و مجموعاً راه حل صحیح را این تشخیص دادیم. خداوند نصر می دهد ان شاء الله ..."

پس از آنکه مقداری در مورد محل استقرار آقای هاشمی و واگذاری برخی امکانات ارتش توسط سرهنگ حسنی سعدی صحبت شد آقای هاشمی مجدداً در مورد انجام عملیات تأکید کرد و چنین گفت "حالا بعد از این تصمیمی که گرفتیم و ابلاغ کردیم، (لازم است بگویم) به هر حال ما یک جنگ قطعی باید با عراق داشته باشیم و بهترین جای جنگ هم اینجا است و بهترین شرایط زمانی همین حال است. ما نیروی مان و روحیه مان و شرایط مان مساعد است برای این جنگ بچه ها به خاطر آن فترتی که پیش آمده حتماً انگیزه بیشتری الان دارند که انتقام را از دشمن بگیرند. جنگ را ادامه می دهید ان شاء الله حالا یک جا متوقف شد همان جای پا را می گیریم و بالاخره خط را شکسته اید شما دیگر، این کار را که می توانیم بکنیم، بعد از شکستن خط ان شاء الله میدان به میدان می رویم جلو. نیروهایمان را بسیج می کنیم، مردم را دعوت می کنیم، ادامه می دهیم جنگ را. اینجا دشمن بیشتر از ما منهدم می شود. ما ۲۰ کیلومتر که برویم جلو رسیده ایم به بصره."

ان شاء الله حضار و ختم جلسه.

پس از پایان جلسه بلافاصله برادر محسن جلسه * دیگری را به منظور فراهم سازی مقدمات انجام عملیات و پیگیری آخرین وضعیت برگزار کرد. در ابتدای این جلسه برادر محسن طی یک جمع بندی از وضعیت کلی جنگ و نحوه تصمیم گیری انجام این عملیات گفت: "ما در امر جنگ، در شرایط خیلی خاصی قرار گرفته ایم که برادران ما باید این شرایط را حداقل درک بکنند و اینکه چقدر می توانید در این میدان عمل بکشید، این بحث دیگری است ..."

یک سری از مسائل را خود شما می دانید و من نمی خواهم بگویم. یک سری مسئله دیگر هست و آن اینکه همان طور که تشخیص داده بودیم امام تأکید بر انجام عملیات دارند و از عدم انجام عملیات نگران هستند و من فکر می کنم به همه بزرگان توپیده و گفته این چه وضع است؟ ما فعلاً نباید تقصیر را به گردن کسی بیندازیم به هر حال مسائل مشخص است که اگر ما ضعف هایی هم داشته ایم مشخص است خط مشی استمرار جنگ است ولو یک قدم رفتن، دو قدم رفتن، ۱۰ نفر اسیر گرفتن، ۵ نفر اسیر گرفتن چه عملیات بزرگ بشود چه کوچک به هر حال استمرار عملیات است.

مسئله دوم اینکه به هر حال در ذهن ایشان (آقای هاشمی) طرح شده و در ذهن امام طرح شده اینها نمی خواهند بچنگند این استنباط شخص خود من است که نکند فرماندهان سپاه نمی خواهند بچنگند و یک مقدار صداقت شما در انجام تکلیفمان شاید مورد سؤال قرار گرفته.

مسئله بعدی اینکه دشمن قصد دارد به فاو حمله بکند و نباید کوچک ترین فرصتی به دشمن داد تا وارد عمل شود.

مسئله بعدی تصمیم گیری طوری بود که وضع به نحوی شد برخلاف عملیات فاو که از اول و آخرش یک ابتدایی داشت و یک انتهایی داشت، بعد از یک مدتی به هر حال بعد دوگانگی ها زیاد شد، الان ما اگر بخواهیم این وسط تعیین تکلیف کنیم که چطور شود و چطور نشود، وضع دوباره پیچیده تر می شود و همین طور مسئله اینجا بین زمین و آسمان می ماند همین طور به یک بن بست می رسد که بدتر از هر کار دیگری است و هر آن ممکن است از جای دیگری سر در بیاورد. اینها یک سری مسائلی است که وجود دارد و ما ان شاء الله باید برویم پای کار و به امید خدا آماده عملیات بشویم. و در تلاش باشیم که عبور بکنیم اگر احیاناً دیدیم همان سر شب مشکلات مثل عملیات کربلای ۴ هست یک نقطه ای است که می شود روی آن تصمیم گرفت، و اگر وسط کار مشکلاتی پیدا شود ما باید به هر حال با انتقال زرهی و تمرکز آتش تلاش هایی بکنیم که یکی از آن عملیات های ابتدایی که امام می گوید، اینجا یک جابایی، بگیریم و در ۵ کیلومتری، ۶ کیلومتری یا خاکیز و زیر آتش و به هر صورت با تعدادی اسیر و و یکی از آن عملیات های ابتدایی باشد که امام توی ذهنشان هست.

ما الان در وضعیتی هستیم که باید به سرعت بر خودمان غلبه بکنیم که از این وسوسه های جانبی خودمان را نجات بدهیم و همان طور که ایشان هم (آقای هاشمی) تصمیم گرفتند که خوب ما کمک شان کردیم که همین طور هم تصمیم بگیرند، و بایستی الان اگر بخواهیم از خسارات بیشتر جلوگیری بکنیم فقط بایستی با تمام قدرت و با تمام توان قوا و قبول هر مسئله ای جلوگیری بشود خلجان هایی که در فکر و افکار هست این را بیرون بیاوریم.

حالا ایشان (آقای هاشمی) با همین نتیجه ای که رسیدند حالا لازم نیست همه تصمیمات را در عمل هم خودشان بگیرند، این یک مقدارش حل شد در رابطه با برادرهایی هم که پایین تر هستند (فرمانده قرارگاه ها و یگان ها) باید همین طور باشد و از خلجان ها پرهیز کنیم. هر خلجانی الان ما را به سرنوشت بسیار بدی در گیر می کند و برای ما خطرناک است ایشان در ذهنشان این بود هر لحظه ای برایشان گزارش

شود که فلان لشکر اگر می خواهد عقب بیاید، باید مثلاً ایشان (آقای هاشمی) را در جریان بگذاریم که بگویند عقب نیا. که گفتیم بابا این که خیلی مشکل است، نمی شود و خوب ایشان لطف کردند و گفتند که شما (محسن رضایی) خودتان اختیار داشته باشید و من فکر می کنم تنها راه حل که برادرها باید انجام بدهند این است که با یک روحیه ایثار گرانه ای که واقعاً صداقتمان را هم به امام نشان بدهیم و هم ان شاء الله بتوانیم به خداوند متعال نشان بدهیم و ثابت کنیم که ما برای آخرتمان واقعاً می جنگیم و نه برای هیچ مسئله دیگر و این را باید در عمل ما نشان بدهیم و شاید این میدان آزمایش که بتواند ما را از بوته آزمایش در بیاورد بهتر از این جنگ چیز دیگری نباشد و آنچه که مسلم است اینکه به هر حال این بیت یک صاحبی دارد که بیشتر از ما دلش می سوزد و برای مسائل باید به او توکل کنیم و پیش برویم. مجموعه این مسائل ما را وادار می کند که بدون خلجان فکری الان تمام قوامان را بسیج کنیم و کارهایی که نا حالا عقب مانده پیش ببریم تا ببینیم ان شاء الله خدا چه می خواهد.

در ادامه برادر محسن بر روی چند مسئله تأکید کرد از جمله اینکه ۱- سطح ها به هر شکل ممکن برای انتقال تانک و نفربر پای کار برده شوند.

۲- در رابطه با تمرکز آتش مقداری بیشتر کار بشود.

۳- نسبت به سرپل "پوزه کانال" که قرار است از سوی لشکر ۳۱ گرفته شود، به وسیله لشکر ۲۵ کمکش کنیم (اگر ۲۵ را از سرپل ثارالله هم نشد عبور بدهیم مهم نیست) و سرپل سیدالشهدا را هم به کمک لشکر ۵ نصر، مقداری سرمایه گذاری بیشتری بشود و تدبیر بهتری صورت بگیرد.

۴- زمان (س) اگر مشورت شده با فرمانده یگان ها که در تاریکی باشد نیروها در مهتاب حرکت کنند و در یک کیلومتری دشمن بمانند تا هوا تاریک شود. بنابراین ساعت ۱ تا ۱/۵ به خط زده می شود و انتخاب این زمان، غافل گیری در خط را نیز احتمالاً ایجاد خواهد کرد.

ضمناً سعی بر این بود که در صورت امکان فرماندهان قرارگاه قدس و نجف که در مرحله اول قسمتی از کارشان در ارتباط با قرارگاه کربلا می باشد. در این زمینه هماهنگی های لازم را انجام دهند. بر این اساس قرار شد به هنگام آغاز عملیات برادر ایزدی در مقر لشکر ۱۰ سیدالشهدا و برادر عزیز جعفری در قرارگاه کربلا به نحوی حضور داشته باشند تا بدین وسیله قسمتی از مشکلات هماهنگی عبور که بحث جدیدی است و چندان تجربه نیست مرتفع گردد.

در ادامه جلسه یاد شده همچنین پس از مباحثی ساعت ۲ با ممداد نیز به عنوان زمان شروع عملیات تعیین شد و سپس جلسه خاتمه یافت.